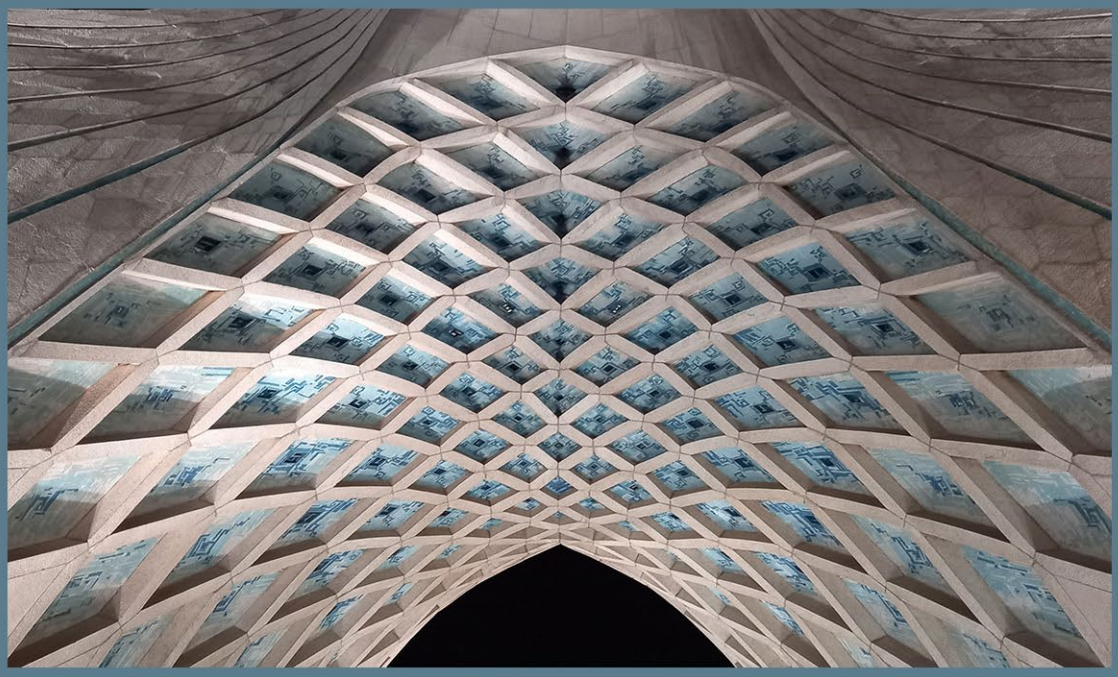
مطالعات معماری ایران ۲۹

دوفصلنامه علمی دانشکده معماری و هنر، دانشگاه کاشان

سال پانزدهم، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۵



◆ تاریخ‌شناسی معماری مسجد جامع آمل و نسبت آن با شهر در سده‌های نخست هجری
● ذات‌الله نیک‌زاد

◆ بازتعریف محدودهٔ قیصریه در بازار کاشان و شکل‌گیری یک مرکز جدید شهری در نیمهٔ دوم دورهٔ قاجاریه
● یاسمن صفیان/ حمیدرضا جیحانی/ سید محمود سادات

◆ سنجش ارزش‌های قلعه‌رودخان به‌عنوان میراث جهانی از منظر منشور ایکوفورت و دستورالعمل اجرایی کنوانسیون میراث جهانی
● ابوذر جانعلی‌پور/ پیروز حناچی/ محمدحسن طالبیان

◆ بهبود حد نهایی پایداری جانبی سازهٔ یک دهانهٔ متشکل از طاق‌آهنگ بر روی پایه در صفحهٔ قوس
● فرزین ایزدپناه

◆ ارزیابی عملکرد پوستهٔ مشبک آجری در کنترل تابش و نور در اقلیم گرم و نیمه‌خشک دزفول
● کلثوم کامکار/ کورش مؤمنی/ اکبر موسی ئی جو

◆ از باغ به میدان: ظهور نرده و آشکار شدن فضای سلطنتی در شهر عصر ناصری
● کاوه رشیدزاده/ گلنار حکمت

◆ بررسی هندسی جلوه‌های گره‌چینی در نمونه‌های تاریخی ایران به روش الگوریتمی
● مهدی عزیزی همدانی/ مجتبی ثابت‌فرد

◆ ابعاد و ویژگی‌های مفهومی استدلال حدسی در عمل طراحی
● علی قریشوندی ابراکی/ علی علائی/ کیوان جورابچی/ سعید نوروزیان ملکی

◆ نقش پیکره‌بندی فضا در ایجاد اجتماع‌پذیری مراکز تجاری شهر اصفهان با مقیاس اجتماعی
● مریم گروهی/ نرگس دهقان/ منصوره کیان‌ارثی/ سمیه رفیعی

◆ ارزیابی پراگماتیک: فرصتی برای اصلاح سیاست‌ها و رویه‌های مداخله در محدوده‌های هدف (مورد انضمامی: سندملی بازآفرینی)
● مرتضی‌هادی جابری‌مقدم/ شیما سقندلی

◆ از رویدادسازی تا شخصیت‌پردازی موزه‌یادمان‌ها
● فائزه تفرشی/ منوچهر معظمی/ نیکلاس وایز

◆ اثر حذف درختان کهن‌سال در معماری معابر ایلام بر تغییر آسایش حرارتی عابران براساس دینامیک سیالات محاسباتی CFD
● کارن فتاحی/ نسرین سیاوش

مطالعات معماری ایران

دوفصلنامه علمی دانشکده معماری و هنر، دانشگاه کاشان

سال پانزدهم، شماره ۲۹، بهار و تابستان ۱۴۰۵
صاحب امتیاز: دانشگاه کاشان
مدیر مسئول: دکتر علی عمرانی‌پور
سردبیر: دکتر غلامحسین معماریان
مدیر داخلی: دکتر بابک عالمی

هیئت تحریریه (به‌ترتیب الفبا):
دکتر عباس اکبری. دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حمیدرضا جیحانی. دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
دکتر پیروز حناچی. استاد دانشگاه تهران
دکتر شاهین حیدری. استاد دانشگاه تهران
دکتر مارکوس ریتر. استاد دانشگاه وین
دکتر محمدصادق طاهر طلوع دل. دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی
دکتر بابک عالمی، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر علی عبد الرئوف. استاد دانشگاه حمد بن خلیفه قطر
دکتر علی عمرانی‌پور. دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر فاطمه کاتب. استاد دانشگاه الزهرا (س)
دکتر حسین کلانتری. استاد جهاد دانشگاهی
دکتر اصغر محمد مرادی. استاد دانشگاه علم و صنعت ایران
دکتر غلامحسین معماریان. استاد دانشگاه علم و صنعت ایران
دکتر محسن نیازی. استاد دانشگاه کاشان

درجه علمی پژوهشی دوفصلنامه مطالعات معماری ایران طی نامه شماره ۱۶۱۶۷۶ مورخ ۱۳۹۰/۰۸/۲۱ دبیرخانه کمیسیون نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری ابلاغ گردیده است.

پروانه انتشار این نشریه به شماره ۹۰/۲۳۰۳۰ مورخ ۹۱/۹/۷ از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر شده است.

این نشریه حاصل همکاری مشترک علمی دانشگاه کاشان با دانشکده معماری دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس، دانشگاه الزهرا (س)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه شهید رجایی، پژوهشکده فرهنگ، هنر و معماری جهاد دانشگاهی و انجمن علمی انرژی ایران است.

نشریه مطالعات معماری ایران در پایگاه استنادی علوم کشورهای اسلامی (ISC)، پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)، پایگاه مجلات تخصصی نور (noormags.ir)، پرتال جامع علوم انسانی (ensani.ir) و بانک اطلاعات نشریات کشور (magiran.com) نمایه می‌شود.

تصاویر بدون استناد در هر مقاله، متعلق به نویسنده آن مقاله است.

(نسخه الکترونیکی مقاله‌های این مجله، با تصاویر رنگی در تارنمای نشریه قابل دریافت است.)

عکس روی جلد: علی عمرانی‌پور
(بنای میدان آزادی)

ویراستار ادبی فارسی: معصومه عدالت‌پور
همکار اجرایی: فائزه تفرشی

دورنگار: ۵۵۹۱۳۱۳۲-۰۳۱

نشانی دفتر نشریه: کاشان، بلوار قطب راوندی، دانشگاه کاشان، دانشکده معماری و هنر، کدپستی: ۵۳۱۵۳-۸۷۳۱۷

رایانامه: j.ir.arch.s@gmail.com
پایگاه اینترنتی: jias.kashanu.ac.ir

شاپای الکترونیکی: ۵۰۲۰-۲۶۷۶

فهرست

۵ **تاریخ‌شناسی معماری مسجد جامع آمل و نسبت آن با شهر در سده‌های نخست هجری**
ذات‌الله نیک‌زاد

۲۵ **بازتعریف محدودهٔ قیصریه در بازار کاشان و شکل‌گیری یک مرکز جدید شهری در نیمهٔ دوم دورهٔ قاجاریه**
یاسمن صفیان/ حمیدرضا جیحانی/ سید محمود سادات

۵۷ **سنجش ارزش‌های قلعه‌رودخان به‌عنوان میراث جهانی از منظر منشور ایکوفورت و دستورالعمل اجرایی کنوانسیون میراث جهانی**
ابوذر جانعلی‌پور/ پیروز حناچی/ محمدحسن طالبیان

۸۵ **بهبود حد نهایی پایداری جانبی سازهٔ یک دهانهٔ متشکل از طاق‌آهنگ بر روی پایه در صفحهٔ قوس**
فرزین ایزدپناه

۱۰۹ **ارزیابی عملکرد پوستهٔ مشبک آجری در کنترل تابش و نور در اقلیم گرم و نیمه‌خشک دزفول**
کلثوم کامکار/ کورش مؤمنی/ اکبر موسی ئی جو

۱۳۷ **از باغ به میدان: ظهور نرده و آشکار شدن فضای سلطنتی در شهر عصر ناصری**
کاوه رشیدزاده/ گلنار حکمت

۱۶۱ **بررسی هندسی جلوه‌های گره‌چینی در نمونه‌های تاریخی ایران به روش الگوریتمی**
مهدی عزیزی همدانی/ مجتبی ثابت‌فرد

۱۷۹ **ابعاد و ویژگی‌های مفهومی استدلال حدسی در عمل طراحی**
علی قریشوندی آبراکی/ علی علائی/ کیوان جورابچی/ سعید نوروزیان ملکی

۲۰۵ **نقش پیکره‌بندی فضا در ایجاد اجتماع‌پذیری مراکز تجاری شهر اصفهان با مقیاس اجتماعی**
مریم گروهی/ نرگس دهقان/ منصوره کیان‌ارثی/ سمیه رفیعی

۲۲۹ **ارزیابی پراگماتیک: فرصتی برای اصلاح سیاست‌ها و رویه‌های مداخله در محدوده‌های هدف (مورد انضمامی: سندملی بازآفرینی)**
مرتضی‌هادی جابری‌مقدم/ شیما سقندلی

۲۵۳ **از رویدادسازی تا شخصیت‌پردازی موزه‌یادمان‌ها**
فائزه تفرشی/ منوچهر معظمی/ نیکلاس وایز

۲۷۳ **اثر حذف درختان کهن‌سال در معماری معابر ایلام بر تغییر آسایش حرارتی عابران براساس دینامیک سیالات محاسباتی CFD**
کارن فتاحی/ نسرین سیاوش

۲۹۵ **بخش انگلیسی**

ارزیابی پراگماتیک: فرصتی برای اصلاح سیاست‌ها و رویه‌های مداخله در محدوده‌های هدف (مورد انضمامی: سندملی بازآفرینی)

مرتضی‌هادی جابری‌مقدم*
شیما سقندلی**

علمی‌پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۶/۱۸

چکیده

سال‌هاست «فرسودگی» و مداخله در بافت‌های هدف شهری به یکی از مشکلات نظام برنامه‌ریزی و مدیریت شهری در ایران تبدیل شده است. به‌رغم وجود نهادهای متعدد در سطوح مختلف و تدوین سیاست‌ها، تهیه و اجرای طرح‌های متعدد و تخصیص بودجه‌های کلان، مشکلات و مسائل مربوط به این دغدغه همچنان باقی مانده است. در اغلب موارد، اهداف تعیین‌شده برای رویه‌های مواجهه با این دغدغه، محقق نشده و هر سال نیز بر وسعت مشکلات در همهٔ ابعاد کمی و کیفی آن افزوده می‌شود. در این میان، غلبهٔ رویکرد عقلانی‌گرا در نظام برنامه‌ریزی و ارزیابی، با تأکید بر پیش‌بینی‌پذیری، سنجش کمی و اتخاذ تصمیم بر مبنای دانش از پیش تثبیت‌شده، ظرفیت محدودی برای مواجهه با پیچیدگی، عدم قطعیت و تفاوت‌های زمینه‌ای فرایندهای برنامه‌ریزی ایجاد می‌کند. پژوهش حاضر با هدف به‌کارگیری رویکرد پراگماتیستی در ارزیابی سیاست بازآفرینی شهری در ایران، سند ملی بازآفرینی شهری پایدار را به‌عنوان مورد مطالعه بررسی کرده است. در این راستا، پس از تبیین مبانی رویکرد پراگماتیسم و تمایز آن از پارادایم عقلانی‌گرا، چارچوب ارزیابی پراگماتیستی چارلز هوک در چهار محور «انتخاب گزینه‌های برنامه‌ریزی»، «ارزیابی پیامدها و خروجی‌ها»، «تأثیر بر منفعت عمومی» و «تولید تألیفی» به کار گرفته شده است. این ارزیابی با اتکا به بررسی سند، قوانین و مصوبات مرتبط و نیز روایت‌های کنشگران درگیر در سطوح مختلف سیاست‌گذاری و اجرای بازآفرینی انجام شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سند ملی بازآفرینی در هر چهار محور مذکور با کاستی‌های اساسی مواجه است: گزینه‌های بدیل به‌صورت شفاف شکل نگرفته‌اند و فرایند تدوین سند از گفت‌وگویی مؤثر میان کنشگران برخوردار نبوده است؛ استعارهٔ «بازآفرینی» نتوانسته پیوندی معنادار و عملیاتی میان نهادها و کنشگران مختلف ایجاد کند؛ تلقی مشترک و قابل اتکایی از «منفعت عمومی» وجود نداشته و حتی شکل نگرفته است؛ و تجربه‌های انضمامی و دانش زمینه‌مند کنشگران نیز به‌اندازهٔ کافی در تولید دانش و صورت‌بندی راه‌حل‌های جدید به کار گرفته نشده‌اند. بر این اساس، ارزیابی پراگماتیستی، با انتقال کانون توجه از انطباق صوری با اهداف ازپیش‌تعیین‌شده به زمینه، تجربه، پیامد و فرایند شکل‌گیری و اصلاح مداخله، می‌تواند چارچوبی متفاوت برای نقد و بازاندیشی در سیاست‌های بازآفرینی شهری فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها:

ارزیابی، پراگماتیسم، بازآفرینی، رویکرد عقلانی‌گرا، بافت‌های هدف، استعاره.

* استادیار، دانشکده شهرسازی، دانشکدگان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، نویسنده مسئول، hjaberi@ut.ac.ir
** کارشناسی‌ارشد مدیریت شهری، دانشکده شهرسازی، دانشکدگان هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

مطالعات معماری ایران
دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۲۹ ـ بهار و تابستان ۱۴۰۵
صفحات ۲۵۱-۲۲۹ ۲۲۹

پرسش‌های پژوهش

۱. ویژگی‌ها و مزیت‌های ارزیابی براساس رویکرد پراگماتیسم چیست؟
۲. چگونه می‌توان سیاست بازآفرینی در مداخله در بافت‌های هدف را با رویکردی پراگماتیستی ارزیابی کرد؟

مقدمه

سال‌هاست که معضلی به نام «فرسودگی» تبدیل به یکی از دغدغه‌های اصلی تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران در ایران شده است. دغدغه‌هایی که گاه به درجات ظاهراً بحرانی رسیده و گاه آرام می‌گیرد. گاه اقدامی عاجل می‌طلبد و گاه به حال خود رها می‌شود. گاه تغییر نام می‌دهد و گاه (ظاهراً) تغییری در رویکرد آن ایجاد می‌شود. در سطوح مختلف و با هدف تلاش برای حل آن ستادها، سازمان‌ها و شرکت‌هایی تشکیل می‌گردد، گرد هم می‌آیند، طرح‌هایی تهیه می‌شود، محدوده تعیین می‌شود، قوانین تصویب می‌شود و بودجه‌های قابل توجهی به آن اختصاص می‌یابد. در روی دیگر سکه اما اقدامات این حوزه به‌صورت مداوم مورد نقدهای جدی واقع می‌شود. طرح‌های نوسازی بافت‌های فرسوده دائماً از چشم‌انداز و اهداف تعیین‌شده عقب مانده است و همه‌ساله بر مساحت این بافت‌ها افزوده شده و معضلی بر معضلات پیشین اضافه می‌شود.

به نظر می‌رسد شکل ایدئالی از کالبد برای زیست انسان‌ها تصویر شده و تلاش بر این است که با مداخلات صورت‌گرفته، واقعیت موجود به تصویر ایدئال و غایی مذکور بدل شود. تصویری که ادعا می‌شود برآمده از ادبیات نظری تخصصی و تجربیات جهانی است. رویهٔ غالب این است که متخصصان، معیارها و شاخص‌هایی را از دل ادبیات نظری استخراج کرده و با این خط‌کش، سکونتگاه‌ها و تمامی سیاست‌ها و اقدامات در آن‌ها را می‌سنجند. محدوده‌هایی از بافت که با حد مطلوب معیارها فاصله داشته باشد، برچسب «فرسوده» و «ناکارآمد» دریافت کرده و «هدف» مداخلات نوسازانه قرار می‌گیرد. تصاویر ایدئال، معیارها و مبانی نظری مذکور معمولاً به‌دلیل «علمی بودن» مورد سؤال و تردید قرار نمی‌گیرند و به‌عنوان پیش‌فرض و مبنای اقدامات و سیاست‌گذاری‌ها «درست» انگاشته می‌شوند و کسی از چرایی مطلوبیت آن‌ها سخن به میان نمی‌آورد. رویهٔ صلب، متقن و «عقلانی» آن‌ها جایی برای نقد و زیر سؤال بردن باقی نمی‌گذارد و مخاطب را به‌شکل ناخودآگاه وادار به سکوت و پذیرفتن دعاوی گوینده کرده و نقدها را صرفاً معطوف به لایه‌هایی از سطح ماجرا می‌کند. همین امر موجب می‌شود تا نقدها و ارزیابی‌های صورت‌گرفته معطوف به مقولات جزئی و شکلی مانند نحوهٔ اجرا، میزان جذب مشارکت ساکنان، میزان تخصیص و هزینهٔ بودجه، میزان سطح نوسازی‌شده و... گردد.

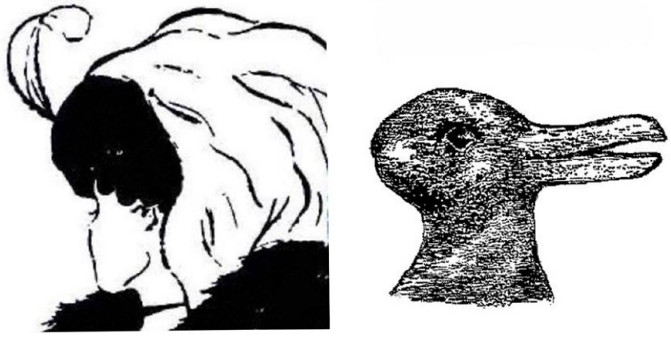
چرایی انجام این مداخلات و جایگاه و روابط این طرح‌ها در تصویر بزرگ‌تر و با در نظر گرفتن بازیگران پیدا و پنهان مورد پرسش واقع نمی‌شود. توجه به مواردی ازاین‌دست و تغییر نوع نگاه به موضوع، موجب می‌شود تا آن را فارغ از نقاب «عقلانی»اش ببینیم و شاید بتوانیم نوعی از ارزیابی تحت عنوان ارزیابی پراگماتیستی را درک کنیم و به کار ببندیم. شاید اختصاصات این‌گونه از ارزیابی بتواند به برخی گوشه‌ها تاریک جریان غالب نوری اندک تابانده و مقدمات تغییر در رویکرد و تحول سیاست‌ها و اقدامات را در پی داشته باشد.

بخش قابل توجهی از ماهیت عقلانیت مذکور را می‌توان در چارچوب سنت مسلط «برنامه‌ریزی جامع عقلانی» فهم کرد. رویکردی که بر امکان تعریف دقیق مسئله، گردآوری داده‌ها، تحلیل تخصصی و انتخاب بهینه‌ترین راه‌حل استوار است و دهه‌ها مبنای سیاست‌گذاری و مداخله در بافت بوده است. بااین‌حال، از دهه‌های پایانی قرن بیستم، این رویکرد به‌دلیل ناتوانی در مواجهه با پیچیدگی، عدم قطعیت و پویایی مسائل انسانی با نقدهای گسترده‌ای مواجه شد. یکی از مهم‌ترین بدیل‌های مطرح‌شده در این زمینه، سنت پراگماتیسم است که ریشه در اندیشهٔ متفکرانی چون چارلز سندرس پیرس،[۱] ویلیام جیمز[۲] و جان دیویی[۳] دارد و در دهه‌های اخیر بر نظریه و عمل برنامه‌ریزی بافت نیز تأثیر گذاشته است. از این منظر، ارزش سیاست‌ها و مداخلات نه بر مبنای انطباق آن‌ها با معیارهای از پیش مفروض، بلکه براساس پیامدها،

نتایج عملی و آثاری که در بسترهای واقعی اجتماعی بر جای می‌گذارند ارزیابی می‌شود. مقالهٔ حاضر با اتکا به این رویکرد، به بازاندیشی در مفهوم فرسودگی و ارزیابی سیاست‌ها و مداخلات مرتبط با آن می‌پردازد.

۱. مختصری دربارهٔ پارادایم‌ها و قیاس‌ناپذیری آن‌ها

صاحب‌نظران حوزهٔ تاریخ و فلسفهٔ علم بر این مطلب توافق و اجماع دارند که تأملات تامس کوهن[۴] در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، نقطهٔ عطف شگرفی در تحولات علمی دوران معاصر محسوب می‌شود (McMullin 1988, 48; Barker 2003, 210). در واقع کوهن با این اثر، اشتباه بودن تصور و فهم رایج و عمومی از مسیر خطی و تجمعی علم را به همگان نشان داد. او به همگان آموخت که پیشرفت‌های علمی نوعی جهش و انقلاب مبتنی‌بر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی دانشمندان و متخصصان حوزه‌های مختلف است و نه تحولی صرفاً منطقی (Soler 2004, 22). ازنظر کوهن، پارادایم یک دستاورد نمونه‌وار است که جامعهٔ علمی آن را می‌پذیرد و به‌عنوان الگو و چارچوبی برای حل مسائل پیشنهاد می‌کند. متخصصان معمولاً به‌جای آزمون خودِ پارادایم به بسط و تکمیل آن مشغول می‌شوند؛ این وضعیت را کوهن تحت عنوان پارادایم به‌منزلهٔ «علم عادی» معرفی می‌کند. ازنظر کوهن، پارادایم‌ها صرفاً یک نظریه نیستند، بلکه نوعی چشم‌انداز یا عینک هستند که دیدن و تفسیر داده‌ها را تغییر داده و تعیین می‌کنند. به اعتقاد کوهن، متخصصان در پارادایم‌های مختلف، گویی در دنیاهای متفاوتی زندگی می‌کنند و حتی واژه‌های مشترک را به‌طور متفاوتی درک می‌کنند. تامس کوهن در تبیین و توصیف مفهوم «پارادایم» به خصلت بسیار مهم و مؤثر دیگری اشاره می‌کند که مقوم نظریهٔ وی در باب پارادایم است. این خصلت تحت عنوان قیاس‌ناپذیری[۵] پارادایم‌ها مطرح می‌شود. محور اصلی تبیین کوهن دربارهٔ این خصلت، فهم و تأکید بر وجود شکاف‌های عمیق دربارهٔ مفاهیم، روش‌ها و حتی نحوهٔ درک جهان در میان پارادایم‌های رقیب است. کوهن این شکاف عمیق را در سه شکل روش‌شناختی و مسئله‌ای، معنایی و مفهومی، ادراکی و تجربی توصیف می‌کند. پارادایم‌های رقیب دربارهٔ اینکه چه مسائلی علمی هستند، باهم اختلاف دارند (Franklin 1984, 57). مفاهیم کلیدی در پارادایم‌های مختلف معانی و تلقی‌های بسیار متفاوتی دارند. مثلاً مفهوم جِرم در پارادایم نیوتنی با مفهوم جِرم در پارادایم نسبیت کاملاً تفاوت دارند. درحالی‌که برای هر دو مشترک لفظیِ جرم را به کار می‌بریم. هیچ‌گونه معیار خنثی و مستقلی برای قضاوتی کاملاً آفاقی دربارهٔ «بهتر بودن» یک پارادایم وجود ندارد، چون هرکدام استانداردهای سنجش مختص خود را تعریف می‌کنند. وقتی یک پارادایم با ناهنجاری‌های حل‌نشدنی زیادی روبه‌رو می‌شود، بحران شکل می‌گیرد. در این وضعیت است که پارادایم‌های رقیب امکان ظهور پیدا می‌کنند، مشابه تغییراتی که در عالم سیاست و دین رخ داده و می‌دهد. ازنظر کوهن، لازمهٔ تغییر و پذیرش پارادایم‌های جدید، چیزی شبیه به دیدن شکل‌های دوگانه در نقاشی‌های وهم‌انگیز است (مثلاً خرگوش/ پرنده یا پیر/ جوان و...). این تغییر نه با استدلال صرف، بلکه با فرایندی ترغیبی و روان‌شناسانه[۶] رخ می‌دهد و در یک لحظه، جهان برای دانشمند به‌کلی دگرگون می‌شود (Kuhn 1962, 114).



تصویر ۱: دوگانه‌های وهم‌آمیز پرنده/ خرگوش و پیر/ جوان

این نکته نیز باید اضافه شود که هرچند نقطهٔ شروع و زایش تأملات کوهن در حوزهٔ علوم طبیعی و تجربی بوده است اما در ادامهٔ راه، کوهن و سایر اندیشمندان این موضوع را در فلسفه، علوم اجتماعی و سایر رشته‌های علوم انسانی دنبال کرده و بسط و گسترش دادند (Barnes 1982, 68). به‌این‌ترتیب در اینجا پارادایم پراگماتیسم در حوزهٔ برنامه‌ریزی و مدیریت شهری به‌عنوان رقیبی برای پارادایم عقلانی‌گرا مطرح شده است.

۲. «پراگماتیسم» در مقابل «عقلانی‌گرایی»

یکی از شیوه‌های متأخر و کارآمد درزمینهٔ شناخت مقولات و پدیدارها که از نتایج و اثرات تأملات کوهن دربارهٔ پارادایم‌ها به حساب می‌آید، شیوهٔ پدیدارشناسی تطبیقی[۷] است. مبنای این شیوه از شناخت، مقایسهٔ پدیدار یا مقولهٔ مورد نظر با سایر مقولات و پدیدارها و به‌طور خاص مقایسه با اضدادشان است (Schenegg and Sommerschuh 2026, 357). به‌منظور تسریع و تسهیل امر آشنایی با مقوله و رویکرد پراگماتیسم در برنامه‌ریزی، در اینجا از مقایسهٔ آن با رویکرد غالب و مشهور عقلانی‌گرایی[۸] بهره گرفته شده است.

در برنامه‌ریزی شهری، تقابل میان «رویکرد عقلانی‌گرا» و «رویکرد پراگماتیسم[۹]» بیش از آنکه تقابل دو متدولوژی باشد، مواجهه‌ای میان دو هستی‌شناسی متفاوت از «دانش» و «عمل» است. نگاه عقلانی بر مبناگرایی استوار است. در این دیدگاه، برنامه‌ریزی فرایندی آفاقی[۱۰] و فارغ از زمینه[۱۱] تلقی می‌شود و برنامه‌ریز با اتکا به نظریه‌ها و روش‌های علمی، در پی یافتن پاسخ‌های قطعی برای مسائل شهری است (Dalton 1986, 149). به گفتهٔ هوک، تحلیل عقلانی وابستگی به زمینه و تداوم زمانی ـ مکانی را قربانی ادعای آفاقیت و دقت می‌کند (Hoch 2002,54). در این چارچوب، عقلانیت ابزاری و منطق صوری حاکم است و احساسات، شهود و تجربیات زیستهٔ برنامه‌ریز از فرایند تحلیل کنار گذاشته می‌شوند (Idem 2017, 398).

درمقابل، در رویکرد پراگماتیسم برنامه‌ریزی امری وابسته به زمان، مکان و بستر تاریخی ـ فرهنگی است. بنت فلوبیر[۱۲] در همین رابطه، پس از اشاره به آرای ارسطو در مورد فضایل انسانی، به اهمیت این موضوع اشاره کرده و اضافه می‌کند که در مطالعهٔ امور انسانی، نمی‌توان نظریه‌های پیش‌گویانه و جهان‌شمول یافت. ازاین‌رو در این حوزه، دانش انضمامی و گره‌خورده به زمینه، ارزشمندتر از تلاش‌های بیهوده برای دستیابی به نظریات پیش‌گویانه و اصول جهان‌شمول است (Flyvbjerg 2001, 74). در این رویکرد، به‌جای تکیه بر مبنایی صلب، از جستارهای مفهومی منعطف و متکثر استفاده می‌شود و دانش در بطن عمل و مواجهه با مسائل واقعی شکل می‌گیرد. دونالد شون[۱۳] نیز در باب مسائل دنیای واقعی و مسئله‌مندی آن‌ها خاطرنشان می‌کند که در عمل و پرکتیس در دنیای واقعی، مسائل به‌صورت داده‌های آماده و امری بدیهی پیش روی حرفه‌مند قرار نمی‌گیرند، بلکه باید آن‌ها را از خلال موقعیت‌های مسئله‌ساز که موقعیت‌هایی گیج‌کننده، نگران‌کننده و غیرقطعی هستند برساخت (Schön 1983, 134). از منظر پراگماتیست‌هایی چون چارلز هوک،[۱۴] احساسات، دریافت‌های ناگهانی، رسوم و تجربهٔ زیسته، مؤلفه‌هایی مشروع و ضروری برای فهم و حل مسائل شهری محسوب می‌شوند (Hoch 2002, 56).

ویژگی اصلی رویکرد عقلانی، در ادعای «قطعیت» و «آفاقیت» نهفته است. این جریان با نادیده گرفتن پیچیدگی و پیش‌بینی‌ناپذیری جهان واقعی، مسائل انسانی را به معادلات منطقی تقلیل می‌دهد و در مواجهه با واقعیت رخدادهای آسیب‌پذیر می‌شود. همچنین با حذف فردیت و تعهدات ارزشی، فرصت بهره‌گیری از درس‌آموخته‌های حاصل از تجربیات منحصربه‌فرد را محدود می‌کند. دامنهٔ تخصص فنی تحت‌تأثیر شرایطی همچون عدم قطعیت، بی‌ثباتی، منحصربه‌فرد بودن موقعیت‌ها و تعارضات محدود می‌شود و هنگامی که نظریه‌ها و روش‌های مبتنی‌بر پژوهش کارایی نداشته باشند، فرد متخصص نمی‌تواند به‌طور موجه ادعا نماید که متخصص است (Schön 1983, 345). پراگماتیسم در پاسخ به این بن‌بست، جایگاه دانش را بازتعریف می‌کند. این رویکرد به‌جای ادعای حقیقت مطلق، در پی مشروعیت‌بخشی به دانشی است که رویارویی مؤثرتر با دشواری‌های پیش‌بینی‌نشده را ممکن سازد. پراگماتیسم با تأکید بر بستر تاریخی برنامه‌ها و توجه به هر مورد انضمامی[۱۵] و تجربهٔ خاص، برنامه‌ریزی را به فرایندی پویا و تکاملی تبدیل می‌کند و می‌کوشد شکاف

میان «روش‌های علمی» و زندگی انسانی را کاهش دهد. برای فهم بیشتر این‌گونه از برنامه‌ریزی مرور مقایسه‌ای برخی از سایر اختصاصات این رویکرد در تباین با رویکرد عقلانی، مفید خواهد بود:

جدول ۱: مقایسهٔ برخی از اهم ویژگی‌های دو پارادایم عقلانی‌گرا و پراگماتیسم

پارادایم عقلانی‌گرا	پارادایم پراگماتیسم
نقش محوری علم و دانش علمی	تأکید بر دانش معطوف به تولید
دقت، قطعیت و آفاقیت	زمینه، تداوم و انفسیت
ادعای عاری بودن آراء و قضاوت‌ها از ارزش‌ها	توجه به پیشینه و زمینهٔ رشد انسان‌ها و آثار فرایند تکامل
نظریه: * آفاقی و سنگ بنای هر عمل و تصمیم * روشنگری نظریه‌ها مانند خورشید؛ روشنگر تمام زمین و زمان * نظریه، تخصص و علم منشأ قدرت هستند و تعیین می‌کنند چه چیزی درست و معنادار است و چه کاری باید صورت پذیرد.	نظریه: * پاسخی موقتی و گذرا به شرایط و موقعیتی خاص * روشنگری نظریه‌ها مانند چراغ‌قوه، روشنگری به‌صورت محدود برای نقاطی که به آن‌ها نور می‌تابانیم. * معنای رویه‌ها در زمینه‌ها و موقعیت‌های مختلف بسته به اهداف متغیر است. ازطریق جستار دموکراتیک می‌فهمیم که چه کاری باید انجام دهیم.
برنامه‌ریزی به‌مثابهٔ تخصص	برنامه‌ریزی به‌مثابهٔ مهارتی استادکارانه
پرسش اصلی برنامه‌ریز: من چگونه می‌توانم مطمئن شوم که آنالیز من صحیح، معتبر و قطعی است؟	دغدغهٔ اصلی برنامه‌ریز: ما چه چیزی باید بدانیم تا از عهدهٔ مواجهه با مسائل و مشکلاتمان برآییم؟
موضوع برنامه‌ریزی دانش نظری در باب چرایی پدیده‌هاست.	موضوع برنامه‌ریزی با دانستن چگونگی امور سروکار دارد.
پژوهش برنامه‌ریزی عقلانی، مبتنی‌بر عقلانیت تحلیلی کلی، به کشف قوانین و حقایق جهان‌شمول دربارهٔ برنامه‌ریزی می‌پردازد.	پژوهش برنامه‌ریزی با هدف دستیابی به برنامه‌ریزی‌ای بهتر، که در آن «بهتر» براساس ارزش‌ها و اهداف کسانی که مشاوران را به خدمت گرفته‌اند و گاهی با آن‌ها مشاوره می‌شود، تعریف می‌شود.
تلاش می‌شود با مدل‌سازی، ساختن نظریه‌ها و ارتقای هرروزهٔ روش‌ها و ابزارها، عدم قطعیت‌ها و پیچیدگی‌های جهان را مهار و تسلیم کند.	پاسخی قطعی به پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌های جهان وجود ندارد و این ویژگی‌ها را باید پذیرفت و براساس آن‌ها تلاش کرد.

۳. جایگاه روش پژوهش در پارادایم پراگماتیسم

همان‌گونه که پیش از این ذکر شد، هنگامی که از پارادایم‌های رقیب و قیاس‌ناپذیر سخن می‌گوییم، باید اقتضائات آن را نیز بپذیریم. ازجمله اصلی‌ترین مصادیق این موضوع، مقولهٔ روش‌شناسی پژوهش در هر پارادایم است. قیاس‌ناپذیر بودن شیوه‌ها و روش‌های فهم مسائل و حل آن از لوازم و نتایج فهم و پذیرش خصلت قیاس‌ناپذیری است. به‌این‌ترتیب نمی‌توان انتظار داشت که در یک جستار پراگماتیک از شیوه‌ها و روش‌های تحقیق جاری و تعریف‌شده در پارادایم عقلانی‌گرا استفاده شود. نباید شباهت‌های لفظی یا برخی قرابت‌های شکلی را دال بر یکی بودن این اجزا در دو پارادایم رقیب بدانیم. برای مثال یک روایت یا بخشی از یک روایت یا داستان‌گویی[۱۶] در پارادایم پراگماتیسم نباید با شیوه‌هایی چون مصاحبهٔ عمیق، ساختاریافته و... در پارادایم عقلانی‌گرا یکسان انگاشته شود (Willies 2019, 473).

در نزد پراگماتیست‌ها جستار برنامه‌ریزی مبتنی‌بر تفسیر روایت‌ها و داستان‌هاست. ایشان برای تفسیر خویش ادعای آفاقیتی غایی و مسلم ندارند و معتقدند سایر پژوهشگران و ازجمله عقلانی‌گرایان نیز نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند (Ferraro 1982, 314). روایت نه‌تنها به تجربه‌های ما معنا می‌بخشد بلکه گونه‌ای از آینده‌نگری را برای برنامه‌ریزان و مدیران فراهم می‌کند که به ایشان دربارهٔ مواجهه با موقعیت‌های تجربه‌نشده یاری می‌رساند. حجم و اندازهٔ روایت در این جستار به‌تنهایی، بیانگر هیچ مزیتی نمی‌تواند باشد (Flyvbjerg 2004, 293). آنچه اهمیت دارد، نقش روایت در ایجاد خصلت انسجام در تفسیر تولیدشده است (Rorty 2012, 173). جستار پراگماتیک روایی، در چنین وضعیتی، از مفروضات نظری بدیهی آغاز نمی‌کند و در واقع نمی‌تواند چنین کند. این جستار با تمرکز بر روایت از یک مورد انضمامی خاص در برنامه‌ریزی آغاز می‌شود. پژوهشگر بسته به فهم خویش از انسجام جستار تصمیم می‌گیرد که داستان از کجا آغاز و در کجا پایان یابد (Hoch 1982, 41).

در این مقاله، عدم تأکید بر یک روش پژوهش استاندارد، «عقلانی» و ازپیش‌تعیین‌شده، در آغاز، به‌معنای فقدان رویکرد روش‌شناختی نیست، بلکه ناشی از دنبال نمودن سنت جستار پراگماتیستی است. در سنت عقلانی و اثبات‌گرایانه، اعتبار پژوهش غالباً ازطریق پیروی از یک روش مشخص، کنترل متغیرها و انطباق با معیارهای صوری سنجش‌پذیری تضمین می‌شود. درمقابل، پراگماتیسم با پذیرش این فرض که مسائل واقعی در بسترهای پیچیده و نامعین شکل می‌گیرند، تقدم روش بر مسئله را رد می‌کند و روش را ابزاری در خدمت فرایند جستار[۱۷] می‌داند.

دیویی، از مشهورترین فلاسفهٔ پراگماتیسم، در نظریهٔ پژوهشی خود، نقطهٔ آغاز پژوهش را نه یک چارچوب روش‌شناختی ثابت، بلکه مواجهه با یک وضعیت نامعین معرفی می‌کند. ازنظر او، مسئلهٔ اصلی این است که آیا تحقیق می‌تواند در جریان خود، استانداردها و صورت‌های منطقی مورد نیاز برای تحقیقات بعدی را توسعه دهد (Dewey 1938, 5). به بیان دیگر، معیارهای تحقیق از بیرون و به‌صورت پیشینی بر فرایند پژوهش تحمیل نمی‌شوند، بلکه در جریان تجربه، آزمون و اصلاح شکل می‌گیرند. دیویی تصریح می‌کند که روش‌های تحقیق در طول تاریخ علم، ازطریق مواجهه با شکست‌ها و اصلاح آن‌ها تکامل یافته‌اند؛ زیرا روش‌هایی که پیش‌تر به کار گرفته شدند، در برخی جنبه‌ها ناکارآمد بودند و درنتیجه دانشمندان برای دستیابی به نتایج قابل اعتمادتر ناچار از آفرینش یا کشف روش‌های جدید شدند (Dewey 1938, 6). بنابراین، روش پژوهش از منظر پراگماتیستی یک دستورالعمل ثابت نیست، بلکه بخشی از یک فرایند یادگیری و بازاندیشی مستمر است.

این دیدگاه با برداشت پراگماتیستی از روش‌شناسی نیز مرتبط است. دیویی استدلال می‌کند که مشروعیت یک پژوهش نه در پیروی از اصول ثابت و انتزاعی، بلکه در رابطه میان ابزارهای انتخاب‌شده و پیامدهای حاصل از آن‌ها معنا می‌یابد. امری که مربوط به رابطه میان ابزارها و پیامدهاست، نه اصول نخستین ثابت به‌عنوان مقدمات نهایی (Dewey 1938, 9). بر این اساس، اعتبار یک روش پژوهش به توانایی آن در تولید فهم بهتر و کمک به حل مسئله وابسته است، نه صرفاً به انطباق آن با یک الگوی روش‌شناختی ازپیش‌تعیین‌شده.

در حوزهٔ برنامه‌ریزی شهری نیز همین نقد از جانب پراگماتیست‌ها نسبت به پژوهش‌ها و رویکردهای بیش از حد روش‌محور مطرح می‌شود. ازنظر ایشان، مسئلهٔ اصلی در ارزیابی برنامه‌ها، تفاوت میان روش‌ها نیست، بلکه تأکید و اتکای بیش از حد به نوع خاصی از روش‌شناسی است که می‌تواند فهم اثربخشی برنامه را محدود کند. پراگماتیست‌ها با اشاره به داستان مشهور افراد نابینای ایستاده در اطراف یک فیل که در تلاش برای شناخت پدیدار مقابل خویش هستند، خاطرنشان می‌کنند که نابینایی این افراد نه به‌دلیل تفاوت در روش، بلکه بیشتر ناشی از اتکا به نوعی روش‌شناسی است که اغلب تلاش‌ها برای درک اثربخشی یک برنامه را محدود و حتی منحرف می‌کند. همچنین هوک هشدار می‌دهد که دنبال کردن آفاقیت و سختگیری روش‌شناختی ممکن است ارزیابی یک برنامه را به‌شکلی غیرضروری محدود و بی‌اثر کند (Hoch 2002, 57). بنابراین، انتخاب نکردن یک روش پژوهش معمول در این مقاله، ناشی از بی‌اعتنایی به روش نیست، بلکه از این پیش‌فرض پراگماتیستی ناشی می‌شود که روش باید از ماهیت مسئله، زمینه پژوهش و نیازهای فرایند جستار و در جریان آن استخراج شود. در این رویکرد، پژوهشگر به‌جای آغاز از یک روش ثابت و سپس اعمال آن بر مسئله، از وضعیت مسئله‌دار آغاز می‌کند و ازطریق تحلیل، تجربه، بازاندیشی و ارزیابی پیامدها، مسیر مناسب تولید دانش را شکل می‌دهد. از این منظر، اعتبار پژوهش نه‌صرفاً در رعایت یک پروتکل روش‌شناختی، بلکه در توانایی آن برای ایجاد فهم کاربردی، یادگیری از تجربه و پاسخ‌گویی به پیچیدگی‌های موقعیت واقعی نهفته است.

٤. برنامه‌ریزی پراگماتیستی

پتسی هیلی[۱۸] به‌عنوان یکی از پیش‌قراولان نظریه‌های برنامه‌ریزی، یادآور می‌شود که تصورِ وجود معنایی واحد و ثابت از پراگماتیسم در میان نظریه‌پردازان مختلف، گمراه‌کننده است و با مرور آراء پراگماتیست‌های معاصر، تفاوت‌های موجود میان این قرائت‌ها را نشان می‌دهد (Healey 2009, 280). مرور ادبیات تولیدشده دربارهٔ رویکرد

پراگماتیسم به ما می‌آموزد که قرائت‌ها و تفاسیر متعدد از پراگماتیسم در حوزهٔ برنامه‌ریزی و مدیریت شهری وجود دارد (جابری‌مقدم و فرجام‌طلب ۱۳۹۹، ۲۲۲). در نوشتار حاضر با تمرکز بر قرائت «چارلز هوک»، یکی از پراگماتیست‌های متأخر و تأثیرگذار این حوزه، تلاش می‌شود ضمن تبیین دیدگاه او، مدلی برای ارزیابی در برنامه‌ریزی شهری و کاربرد آن در نمونهٔ موردی معرفی شود. هوک در میان نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی، چهره‌ای کاملاً شناخته‌شده است (Vidyarthi 2019, 447). از یک‌سو همکاران و شاگردان بسیاری، او را به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران اصلی تفکر و رویکرد پراگماتیستی در برنامه‌ریزی می‌شناسند و رویکرد او در پیوند تئوری و عمل برنامه‌ریزی را تحسین کرده و از تأثیر او در جریان نظر و عمل برنامه‌ریزی و مدیریت شهری در کشورهای مختلف سخن می‌گویند (Sanyal 2020, 417). فارغ از متابعان و موافقان اندیشه‌های هوک، معدودی از صاحب‌نظران نیز به نقد آراء او پرداخته‌اند. سوزان فاینستاین،[۱۹] مارگو هاکسلی[۲۰] و اورن ییفتاچل[۲۱] از برجسته‌ترین این منتقدان هستند. ازنظر ایشان، هوک در نظرات خویش تأثیر ساختارهای قدرت و نهادهای تأثیرگذار در برنامه‌ریزی را محدود و ساده‌لوحانه می‌داند. هوک در پاسخ به این نقدها این استدلال را مطرح می‌کند که پراگماتیست‌ها به‌جای درگیر شدن با بحث‌های فلسفی دربارهٔ مبانی معرفت‌شناختی و صدور احکام کلی، بر ارتباط و پیامدهای عملی تأکید دارند. ازنظر هوک، این نقدها به‌دلیل درک ناقص از پراگماتیسم مطرح شده است. منتقدان متفتن این نکته نشده‌اند که پراگماتیسم به‌جای توجه به «قطعیت علّی» به «اهمیت پیامدهای عملی» توجه دارد (Hoch 2007b, 60). به‌اختصار از اهمیت اندیشه‌های هوک و تأثیر او در حوزهٔ برنامه‌ریزی و مدیریت شهری سخن گفته شد. در این بخش لازم است تا مهم‌ترین نکات و ویژگی‌های تبیین و تفسیر هوک از برنامه‌ریزی پراگماتیستی ارائه شود.

برنامه‌ریزی، در جوهر خود، فرایندی برای ساختن معنا و تأمل در پیامد اقدامات آینده است (Idem 2009, 225). در سنت غالب، برنامه‌ریزی از طریق جستجوی قطعیت و پیش‌بینی دقیق به دنبال ارتقای چنین فرایندی است (Idem 2002, 54)؛ اما هوک این انگاره را به چالش می‌کشد و معتقد است برنامه‌ریز نباید مدعی دانستن قطعی راه‌حل‌ها پیش از مواجهه با وقایع باشد. پراگماتیسم، برنامه‌ریزی را نه یک فعالیت قاعده‌مند، بلکه یک «فعالیت استادکارانه[۲۲]» می‌داند که مهارت در آن ازطریق تجربهٔ زیسته، ممارست و مواجهه با شرایط پیچیده شکل می‌گیرد. در این دیدگاه، موقعیت‌های عملی و ویژگی‌های زمینه‌ای[۲۳] موضوع اصلی برنامه‌ریزی هستند و نمی‌توان آن‌ها را به اجزای تخصصی و ساده تقلیل داد.

ازنظر هوک، یکی از ضعف‌های حرفهٔ برنامه‌ریزی فقدان درک مفهومی از پرکتیسِ برنامه‌ریزی است. برنامه‌ریزان اگرچه به خرد نهفته در قضاوت‌های عملی دست می‌یابند، اغلب در گزارش‌های رسمی، پیچیدگی تجربه را به روایت‌هایی ساده‌سازی‌شده تقلیل می‌دهند. درحالی‌که ابهام، بخشی جدایی‌ناپذیر از تجربهٔ برنامه‌ریزی است. در برنامه‌ریزی پراگماتیستی، برنامه‌ها باید «با» و «برای» ساکنان تهیه شوند. هدف آن‌ها یکدست‌سازی باورها یا جلب رضایت همگانی نیست، بلکه ارزیابی و مقایسهٔ پیامدها برای کمک به قضاوت جمعی است. اعتبار برنامه نیز نه از نظریه‌های انتزاعی، بلکه از تأیید کسانی حاصل می‌شود که از پیامدهای آن متأثر می‌شوند. در این مسیر، تعارضات اخلاقی و سیاسی همچون سایر شرایط مؤثر، بخشی از واقعیت برنامه‌ریزی محسوب می‌شوند (Idem 2019, 115). پرسش بنیادین در برنامه‌ریزی پراگماتیستی این است که برای مواجهه با مسائل چه چیزی را باید بدانیم؟ این دانش لزوماً علم آفاقی نیست، بلکه ازطریق ابزارهای متنوع انسانی مانند احساسات، شهود و تجربه نیز حاصل می‌شود. ازآنجاکه مسائل شهری ماهیتی چندبعدی دارند، پراگماتیسم به‌جای تأکید بر حل کامل مسئله، بر انعطاف‌پذیری، جمعی بودن و تداوم در مواجهه با مسائل تأکید دارد (Idem 2002, 54).

در این چارچوب، ابزارها و روش‌ها ارزشمندند، اما نباید به مبنای نظری تبدیل شوند. برنامه‌ریز پراگماتیست به‌جای تطبیق مکانیکی دانش موجود با شرایط، بر معنای پیامدهای آینده متمرکز است و احساسات و تفاسیر اخلاقی را بخشی ضروری از ساختار مفهومی حرفهٔ خود می‌داند. ازاین‌رو، پراگماتیسم با پرهیز از نسخه‌های صلب، بر بازنگری مستمر و حرکت تدریجی به‌سوی توافق‌های پایدار و مورد پذیرش عموم تأکید می‌کند.

۵. ارزیابی پراگماتیستی

برنامه‌ریزی، در ذات خود، فرایندی آینده‌نگر است که با ترسیم نیات و اهداف، به‌دنبال ایجاد تغییرات مطلوب در وضعیت موجود است (Idem 1984, 60). علاوه‌بر این، برنامه‌ریزی نوعی قضاوت و پیش‌بینی آینده نیز محسوب می‌شود. انتظار ما از برنامه‌ها آن است که کیفیت قضاوت‌ها را ارتقا داده و به استفادهٔ اثربخش‌تر از منابع منجر شوند. در این میان، پایش دستاوردها به‌مثابهٔ یادآوری نیات اولیه بوده و چارچوبی برای ارزیابی برنامه‌ها فراهم می‌آورد (Idem 2019, 114). پایش منظم دستاوردها نه‌تنها یک مرجع شناختی، بلکه نوعی «معیار عاطفی» نیز هست؛ زیرا یادآوری اهداف اولیه و میزان تحقق آن‌ها، به حفظ تعهد و تقویت انگیزه برای ادامهٔ مسیر کمک می‌کند. از همین رو، ارزیابی مرحله‌بندی‌شده در مقایسه با ارزیابی نهایی پس از پایان پروژه، حس تحقق‌پذیری بیشتری ایجاد می‌کند. بااین‌حال، در مواجهه با مفهوم «ارزیابی»، نخستین پرسش معمولاً معطوف به «روش» انجام آن است؛ پرسشی که می‌تواند به سطحی‌نگری در فرایند ارزیابی بیانجامد (Idem 2019, 117).

آنچه اغلب نادیده گرفته می‌شود، این است که ارزیابی ریشه در مبانی نظری و رویکردهای فکری دارد. پیش از انتخاب هر روش ارزیابی، باید به این پرسش پاسخ داد که «مراد ما از این ارزیابی چیست؟». این پرسش ما را به شناسایی بستر نظری و سنگ‌بنای مفهومی‌ای رهنمون می‌کند که روش ارزیابی از آن برمی‌خیزد. بااین‌حال، در رویکرد غالب، این تقدم و تأخر مفهومی غالباً نادیده گرفته می‌شود و ابتدا روش‌هایی مانند تحلیل سلسله‌مراتبی، هزینه ـ فایده یا ماتریس دستیابی به اهداف انتخاب می‌شوند؛ روش‌هایی که ذیل عنوان «روش‌های علمی» و در چارچوب پارادایم «عقلانی گرایی» تعریف شده‌اند. در این فرایند، بستر نظری و زمینه‌ای این روش‌ها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، درحالی‌که معیارها، شاخص‌ها و اجزای هر روش، ریشه در همان مبانی نظری دارند و غفلت از آن‌ها، دامنهٔ فهم ما از موضوع مورد ارزیابی را محدود می‌سازد (Idem 2002, 54).

متأسفانه بسیاری از برنامه‌ها پس از اجرا، یا اساساً ارزیابی نمی‌شوند یا کیفیت ارزیابی آن‌ها با کیفیت تدوین اولیه هم‌خوانی ندارد. اگرچه محدودیت‌هایی مانند کمبود زمان و بودجه در این امر مؤثرند، پراگماتیست‌هایی چون هوک دلایل مفهومی و اجتماعی را نیز در این مسئله دخیل می‌دانند (Ibid, 56). برنامه‌ها حاصل تلفیق دیدگاه‌ها، ارزش‌ها و قضاوت‌های متعددند و صرفاً محصول تحلیل منطقی نیستند. بااین‌حال، ارزیابی مرسوم اغلب با تکیه بر تحلیل آفاقی و معیارهایی نظیر هزینه ـ فایده یا رویکرد اکولوژیک، می‌کوشد برنامه را با دقتی ظاهراً موشکافانه بسنجد. نتیجهٔ چنین رویکردی، همانند ایستادن در تاریکی و لمس بخش‌هایی از یک فیل، تصویری محدود و گاه گمراه‌کننده از پدیدهٔ پیچیدهٔ برنامه است (Idem 2019, 114). هوک این محدودیت را با تعبیر «جست‌وجو برای آفاقیت در تاریکی» توصیف می‌کند. از منظر او، تلاش برای دستیابی به دقت بیش از حد روش‌شناختی، لزوماً به شناختی عمیق‌تر منجر نمی‌شود و حتی ممکن است فهم ما را به جنبه‌هایی محدود و غیرضروری تقلیل دهد. ازاین‌رو، رویکرد پراگماتیستی به‌جای اصرار بر قطعیت روش‌شناختی، بر معنای اثرات و پیامدهای آینده تمرکز می‌کند.

در رویکرد پراگماتیسم، برنامه‌ها حامل معانی اخلاقی و سیاسی عمیقی هستند که از باورها و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی تدوین‌کنندگان و مخاطبان آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. این تعاملات پیچیده را نمی‌توان با پاسخ‌های ساده‌سازانه ایدئولوژیک یا روش‌های خشک و صلب توضیح داد. پراگماتیسم به‌جای ارائهٔ دستورالعمل‌های جهان‌شمول، مجموعه‌ای از مفاهیم و واژگان انعطاف‌پذیر را در اختیار برنامه‌ریزان قرار می‌دهد تا بتوانند پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های موقعیت‌های حرفه‌ای را بهتر درک کنند. دانش حاصل از این رویکرد، لزوماً از جنس علم آفاقی نیست، بلکه فهمی است که از ترکیب ابزارهای انسانی همچون احساسات، تجربه و شهود شکل می‌گیرد و ما را برای مواجههٔ مؤثرتر با دشواری‌های پیش‌بینی‌نشده آماده می‌سازد (Idem 2002, 54). این رویکرد، به‌جای تمرکز بر انطباق دانش موجود با موقعیت، بر معنای اثرات و پیامدهای آینده تأکید دارد و ابزارها را نه به‌عنوان مبنای نظری، بلکه به‌عنوان یاری‌رسان‌هایی در فرایند پیچیدهٔ برنامه‌ریزی می‌پذیرد. همچنین با به رسمیت شناختن تعارضات

اخلاقی و سیاسی، تفاوت‌های اجتماعی و نابرابری‌های قدرت به‌عنوان شرایط گریزناپذیر محیطی، امکان ارزیابی واقع‌بینانه‌تر و انسانی‌تر برنامه‌ها را فراهم می‌آورد.

٦. چارچوب ارزیابی پراگماتیستی

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، چارلز هوک ارزیابی را به تلاش پر از محدودیت افراد اطراف یک فیل در اتاق تاریک تشبیه می‌کند؛ محدودیتی که ناشی از جایگاه‌های ثابت و تصورات صلب آن‌هاست. غالباً یک روش‌شناسی منتزع از زمینه‌های پیچیده، ارزشمند قلمداد شده و مبنای قضاوت قرار می‌گیرد. پراگماتیسم، بدون ادعای درمانی معجزه‌آسا، گام‌هایی عملی و فروتنانه برای تشخیص و درک تفاوتِ این جایگاه‌ها پیش رو می‌گذارد. دونالد شون با تأکید بر اینکه «قضاوت از دانش در عمل استفاده می‌کند»، بیان می‌دارد که برنامه‌ریزان مدام از دانشِ در دسترس (برای جلب رضایت مقامات و شهروندان) بهره می‌برند. اما او هنگام مواجهه با مشکلاتی که دانش ضمنی‌شان پاسخگو آن نیست، به‌جای آنالیز عقلانی، استفاده از «جستار پراگماتیستی» را پیشنهاد می‌دهد تا استعاره‌های جدیدی خلق شود. نمونهٔ آن مهندسان دانشگاه ام‌آی‌تی[۲۴] هستند که در ساخت قلم‌موی مصنوعی، مسئله را از «ساختارِ قلم‌مو» به «نحوهٔ استفادهِ فرد» تغییر داده و موفقیت بیشتری کسب کردند (Idem 1996, 37).

ارزیابی به برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران در گذر از شرایط پیچیده و عدم قطعیت‌ها کمک می‌کند. پراگماتیسم با تمرکززدایی از جست‌وجوی صرف نظم عقلانی، استعاره‌هایی چون «شبکه» (برای بازتاب ارتباط متقابل و درهم‌تنیدهٔ معانی و انسان‌ها) و «جایگاه» (استعارهٔ افراد اطراف فیل در اتاق تاریک) را مطرح می‌کند تا مرزهای درک متعارف را فراتر ببرد. هوک، چهار محور اصلی (که به‌مثابهٔ چهار جایگاه اطراف فیل هستند) را برای ارزیابی پیشنهاد می‌دهد. او یادآوری می‌کند که محدودیت‌های شناختیِ افراد در تعمیم دادنِ منظر خود به کل پدیده، ریشه در روش‌شناسی‌ای دارد که درک از موقعیت را محدود و تحریف می‌کند. هوک با این چراغ‌قوهٔ پراگماتیستی، توفیق یا عدم توفیق برنامه‌ها را براساس اجماع[۲۵] پیرامون چهار محور ارزیابی می‌کند (Ibid, 57):

- **انتخاب گزینه‌ها:** برنامه چگونه گزینه‌های محتمل و پیش رو را ارزیابی و انتخاب می‌کند؟
- **ارزیابی پیامدها و خروجی‌ها:** خروجی برنامه تا چه میزان با اهداف آن هم‌خوانی دارد؟
- **میزان تأمین منفعت عمومی و تأثیر بر آن:** برنامه تا چه میزان در راستای منفعت عمومی عمل می‌کند؟
- **ارزیابی تولید تألیفی (اثر بر حرفه):** آیا برنامه، حرفهٔ برنامه‌ریزی را ارتقا می‌بخشد و دانشی به آن می‌افزاید؟

توضیح هریک از این چهار محور به تبیین ارزیابی پراگماتیستی کمک خواهد کرد:

٦. ١. انتخاب گزینه‌ها: باورپذیر کردن برنامه در مقابل برنامهٔ دقیق

اصلی‌ترین پرسش پراگماتیسم در نخستین محور ارزیابی، این است که «آیا برنامهٔ تهیه‌شده، گزینه‌هایی از برنامه‌ریزی را در بر می‌گیرد که پیامدهای بالقوهٔ آن‌ها را به‌وضوح و به‌شکلی باورپذیر برای ذی‌نفعان مربوطه نشان داده و بیان کند؟»

در مواجهه با مسائل پیچیده و بدقلق[۲۶] برنامه‌ریزی، نظیر آنچه در سیاست‌گذاری‌های مداخله در محدوده‌ها و بافت‌های هدف دیده می‌شود، تکیهٔ انحصاری بر ابزارهای عقلانی و جست‌وجوی وسواس‌گونه برای رسیدن به قطعیت، کارایی خود را از دست داده است. در این موقعیت‌های منحصربه‌فردِ مکانی و زمانی که توافق و قطعیت کاملی وجود ندارد، برنامه‌ریزان نمی‌توانند صرفاً به روش‌های سنتی استقرا یا استنتاج اکتفا کنند. آن‌ها درعوض با رویکردی کارآگاهانه، ماهرانه و ازطریق فرایندی متخیلانه به نام استنباط[۲۷]، ایده‌های نو را ابداع کرده و تفاسیری باورپذیر و متناسب با اهداف را برای هر موقعیت خاص پیشنهاد می‌دهند (Ibid, 67).

هوک توصیه می‌کند که برنامه‌ریزان جستجوی قطعیت مطلق را رها کرده و تمرکز خود را بر مفهوم «مرتبط بودن» و تناسب با زمینه معطوف نمایند تا شیوه‌های جدیدی از مداخله و زندگی را پیشنهاد دهند که تحلیل‌های خشک عقلانی از خلق آن‌ها عاجزند (Ibid, 70). در ارزیابی پراگماتیستی، اتکای صرف به آنالیزهای صلب علمی کنار گذاشته می‌شود و درعوض، ابزارهای متنوع ادراک انسانی نظیر قصه‌گویی، استدلال تمثیلی، مباحثه و اقناع، به‌عنوان ابزارهایی کاملاً

مشروع و معقول پذیرفته می‌شوند. در اینجا قدرت ارزیابی نه بر پایهٔ دقتِ صلب و انعطاف‌ناپذیر، بلکه براساس روایت‌های قوی و پذیرش احتمال خطا استوار است.

بااین‌حال، پیاده‌سازی این رویکرد با چالش‌هایی نیز همراه است. ازآنجاکه ارزیابی پراگماتیستی وابستگی شدیدی به بستر و زمینه دارد، فرایندی بسیار پرزحمت است و نمی‌توان آن را به چک‌لیست‌ها یا دستورالعمل‌های ساده و جهان‌شمول تقلیل داد. به همین دلیل است که بسیاری از مدیران و ساختارهای بوروکراتیک، به‌رغم ناکارآمدی رویکردهای عقلانی در مواجهه با واقعیت‌های آشفته، همچنان به آن تمایل دارند؛ چراکه اجرای مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های ساده‌سازی‌شده و ازپیش‌تعیین‌شده، مسیری سریع‌تر و به‌ظاهر بی‌دردسرتر را که به بهترین شکل تکالیف فردی یا نهادی را رفع می‌کند، انتخاب می‌کنند.

٦. ٢. ارزیابی پیامدها: شباهت به‌جای تناظر

در این قسمت، دو پرسش مطرح می‌شود: آیا ذی‌نفعان و استفاده‌کنندگان برنامه، در برابر آن مقاومت می‌کنند، با اکراه آن را می‌پذیرند یا به‌کلی آن را نادیده می‌گیرند؟ آیا مردم برنامه را با جان و دل می‌پذیرند و زندگی‌هایشان را در راستای اهداف آن از نو می‌سازند؟ تلاش برای تبیین و پاسخ به دو پرسش مذکور وضعیت دومین محور ارزیابی پراگماتیستی را روشن می‌سازد.

در پارادایم عقلانی‌گرا، ارزیابی برنامه‌ها معمولاً ازطریق سنجشِ تطابق محصول با برنامه و با استفاده از مدل‌های پیش‌بینی‌کننده انجام می‌شود. بااین‌حال، این مدل‌ها در مواجهه با عدم‌قطعیت‌های فزایندهٔ مسائل محدوده‌های هدف، به‌ویژه در مقیاس‌های محلی، ناکارآمد هستند. اتکای صرف به این ابزارهای صلب نگاهی جزم‌اندیشانه را به فرایند ارزیابی تحمیل می‌کند؛ تا جایی که اگر هدف از پیش روشن نباشد، خود ابزار (مانند مدل‌های ریاضی) هدف را به نفع محدودیت‌های خود تقلیل و تغییر می‌دهد.

پراگماتیسم به‌جای تمرکز بر «تطابق» دقیق، به‌دنبال «انسجام[۲۸]» است و در این مسیر از «استعاره» به‌عنوان ابزاری مفهومی، کاربردی و راهگشا بهره می‌برد. استعاره در این چارچوب حلقه وصل و ایجادکنندهٔ انسجامی است که می‌تواند حوزه‌های مجزا، اهداف متضاد و روایت‌های پراکنده را در یک قالب معنادار به یکدیگر پیوند دهد؛ همان‌گونه که استعارهٔ «پایداری» توانست دو حوزهٔ جداگانهٔ مدیریت منابع و ارزیابی محیط‌زیستی را به هم متصل کرده و هم‌افزایی خلق کند. افزون بر این، استعاره به‌عنوان راهنمای انتخاب مدل عمل می‌کند؛ بدین معنا که پیش از انتخاب ابزار، استعاره مشخص می‌کند چه مدلی و چگونه باید به کار گرفته شود تا هدف قربانیِ محدودیت‌های روشی نشود (Ibid, 69).

برخلاف مدل‌های کمّی که با تغییر مقیاس دچار خطا می‌شوند، استعاره‌ها چارچوبی منعطف برای تاب‌آوری در برابر عدم‌قطعیت‌ها و بستری برای گفت‌وگو و اقدام در مقیاس‌های گوناگون فراهم می‌آورند. در موقعیت‌های پیچیده، آشفته و مبهم که ابزارهای عقلانی کارایی ندارند، خلق استعاره‌های جدید به برنامه‌ریزان کمک می‌کند تا واقعیت را بازتفسیر کرده و راهکارهای عملی[۲۹] مختص به همان موقعیت را تولید کنند. بدین‌ترتیب، درحالی‌که نگاه عقلانی در برابر واقعیت‌های پیچیده متوقف می‌شود، برنامه‌ریزی پراگماتیستی با بهره‌گیری از استعاره‌ها، ظرفی منسجم برای روایت‌ها می‌سازد و مسیر حرکت و اقدام عملی به‌سوی آینده را هموار می‌کند (Ibid, 68).

٦. ٣. خدمت به منفعت عمومی: اجماع و توافق در مقابل رعایت بی‌قیدوشرط اصول

«منفعت عمومی» به‌عنوان مفهومی مبنایی، همواره دستمایهٔ مشروعیت‌بخشی به قضاوت‌ها و اقدامات برنامه‌ریزان بوده است (Friedmann 1987, 27). بااین‌حال، نقد مبنایی لئونی سندرکاک[۳۰] بر این سنت، نقطهٔ عطفی در بازتعریف این مفهوم ایجاد کرد. سندرکاک با ردّ این باور که منفعت عمومی ازطریق تخصص حرفه‌ای و به‌صورت آفاقی قابل‌کشف است، تأکید می‌کند که این مفهوم مقوله‌ای «ارزشی ـ عقلانی» است که تنها در خلال گفت‌وگوها و مباحثات دموکراتیک ساخته می‌شود (Sandercock 2002, 160). پراگماتیست‌ها با توجه به بازخوانی مفهوم منفعت عمومی

و در توضیح محور سوم ارزیابی به این پرسش می‌پردازند که «آیا برنامهٔ تهیه‌شده، کمکی به شکل دادن وفاق میان ذی‌نفعان مرتبط کرده است؟ به‌گونه‌ای که بتوانند از آن برای بهبود و ارتقای گفت‌وگو و مشورت در مورد سیاست‌های برنامه، گزینه‌ها و خروجی‌های آن، استفاده کنند؟» (Hoch 2007a, 61).

برنامه‌ریزی شهری فعالیتی جمعی و گفتمان‌محور است که نه در انزوای آکادمیک، بلکه در بطن و جریان تعامل با طیف متنوعی از ذی‌نفعان شکل می‌گیرد. در رویکرد پراگماتیستی، هدف برنامه‌ریز نه رسیدن به یک نتیجهٔ قطعی علمی یا رأی‌گیری سیاسی، بلکه پرورش بستری برای گفت‌وگوهای سرنوشت‌ساز و دستیابی به وفاق مورد نظر اکثریت است. در این نگاه، مشورت‌های عمومی صرفاً یک تشریفات مدنی نیست، بلکه منبعی حیاتی برای کسب «درک عملی» جهت برقراری توافق است (Ibid, 62).

برنامه‌ریزان اغلب در دام ذهنیت «قانون‌گزارانه» گرفتار می‌شوند؛ وضعیتی که در آن تحلیل‌های کارشناسی به سلاحی برای تقابل در مشاجرات سیاسی تبدیل شده و نسبت به میزان قدرت «آفاقیت» در حل منازعات خصمانه اغراق می‌شود. درمقابل، برنامه‌ریزی پراگماتیستی با اولویت‌دهی به مذاکره، تلاش می‌کند از مواجهه و مقابله‌های شدید خصمانه جلوگیری کرده و الهام‌بخش به توافق‌های حداکثری باشد. درنهایت باید اذعان داشت که منفعت عمومی، برساخته‌ای گفتمانی است که ازطریق شبیه‌سازی آینده توسط برنامه‌ریزان شکل می‌گیرد؛ فرایندی که به‌دلیل خطرات بالقوهٔ سوءاستفاده یا مشروعیت‌سازی کاذب، نیازمند هوشیاری سیاسی مداوم است.

٦. ٤. ارزیابی تولید تألیفی: مباشرت درمقابل تخصص

«آیا برنامه‌ریزان نیّات خود را به‌گونه‌ای بیان می‌کنند که نشان‌دهندهٔ بر عهده گرفتن مسئولیت مشترک پیامدها باشد؟» برای ایضاح این پرسش برنامه‌ریزان به دو گروه موفق و ناموفق تقسیم می‌شوند: برنامه‌ریزان موفق و مقبول، اهدافی مشخص و ایجابی را دنبال کرده و تداخلات متناقض را شناسایی می‌کنند، درحالی‌که رویکرد برنامه‌ریزان ناموفق با اهدافی گنگ و فرضیاتی غیرصریح و مبهم همراه است. بااین‌حال، شبیه‌سازی‌های دورنر نشان می‌دهد که این رفتارها مطلق نیستند؛ در واقع، عقلانیت راهبردی در «کفایت گوناگونی» نهفته است؛ یعنی توانایی عرضهٔ طیف متنوعی از اقدامات محتمل برای شرایط پیش‌بینی‌نشده، بدون آنکه فرد در دام تعصب بر یک تصمیم واحد یا انفعال ناشی از ترس بیفتد» (Dorner 1996, 34).

تأکید سنتی بر «آنالیز عقلانی آفاقی»، برنامه‌ریز را از ساحت انسانیِ نیّات، احساسات و تعلقات جدا می‌سازد. درمقابل، برنامه‌ریز پراگماتیسم به‌عنوان یک «استادکار» تجربه و شهود انسانی را مکمل دانش فنی خویش قرار می‌دهد. یک برنامه‌ریز استادکار همانند استادکاران صنایع‌دستی که در طی زمان و به‌وسیلهٔ تمرین و تجربه‌ها مکرر حرفه‌ای «استادکار» می‌شوند، به‌جای اتکای صرف به روابط رسمی منطقی، شناخت‌های مفهومی خود را به پیامدهای واقعی گره زده و نسبت به نقش تعیین‌کنندهٔ احساسات و باورها در شکل‌دهی به انتظارات آگاهی دارند (Hoch 2019, 111).

در نگاه عقلانیِ قاعده‌مند، برنامه‌ریزی فرایندی با پاسخ‌های ازپیش‌تعیین‌شده و قطعی است که عملاً به تولید دانش جدید نمی‌انجامد و تنها تغییرات ابزاری را می‌پذیرد. اما برای پراگماتیست‌ها، هر پروژه یک «مورد خاص» است که در بستر و زمینهٔ خود معنا می‌یابد. در این پارادایم، هر تجربهٔ برنامه‌ریزی، یک درس‌آموختهٔ منحصربه‌فرد است که به غنای بدنهٔ دانش حرفه‌ای و ارتقای توانمندی حل مسئله در برنامه‌ریزی کمک می‌کند (Idem 2002, 70). به‌این‌ترتیب، هر برنامه‌ریز موفق به تولید تألیفی می‌گردد و این نقش‌آفرینی می‌تواند به‌عنوان معیاری برای ارزیابی برنامه‌ریزی موفق و میزان توفیق آن محسوب شود. به‌این‌ترتیب و در یک پلان کلی می‌توان ارکان ارزیابی پراگماتیستی را به شکل زیر خلاصه کرد:



تصویر ۲: چارچوب ارزیابی پراگماتیستی

درنهایت باید تأکید شود که ارزیابی پراگماتیستی نوری که بتواند کل اتاق را روشن کند و افراد حاضر در اطراف بتوانند فیل را به‌طور کامل ببینند، نمی‌تاباند. جایگاه‌های مختلف هنگام ارزیابی، تفاوت‌هایی عملی و نهادی دارند. گروه‌های مختلف بر فهم و درک به‌وجودآمده از توافق‌ها اثرگذار بوده و به آن‌ها جهت می‌دهند. درنتیجه هرکدام برنامه‌ها را به‌صورتی متفاوت ارزیابی و قضاوت می‌کنند. به‌جای استفاده از روش‌های عقلانی‌گرا و نگاه تخصص‌گرایانه برای مهار کردن اتفاقات غیرمترقبه و عدم قطعیت‌ها در برنامه‌ریزی باید تلاش شود تا وجود جایگاه‌های مختلف و ابهام و تفاوت‌های موجود میان آن‌ها پذیرفته شده، درک گردیده و مدیریت شوند. رویکرد پراگماتیستی کثرت اجتناب‌ناپذیر این تفاوت‌ها را به رسمیت می‌شناسد و در پاسخ به آن دایره‌ای از واژگان را در اختیار قرار می‌دهد که افراد دور فیل در اتاق تاریک بتوانند با استفاده از آن هنگام بررسی و ارزیابی یک برنامه با یکدیگر گفت‌وگو کنند (Idem 2019, 128). به‌این‌ترتیب پراگماتیسم رقابت‌های روش‌شناختی و مجادلات بین رشته‌های مختلف را تبدیل به مشورت و اندیشیدن مشترکی می‌کند که روش‌ها و اهداف متنوع و مختلفی را به کار بسته و به‌جای فرضیات مشترک، بر پیامدهای مشترک تمرکز می‌نماید.

۷. سیاست بازآفرینی در ایران معاصر

در دوران معاصر، شاهد سیاست‌ها و اقدامات متعدد و متنوعی دربارهٔ بافت‌های هدف شهری بوده‌ایم (حبیبی و مقصودی ۱۳۸۶، ۱۸). با مطالعه و بررسی اسناد و قوانین و تأمل بر روند تغییرات آن‌ها به‌آسانی روشن می‌شود که نقطهٔ پایانی بر تغییر و تطور این قبیل سیاست‌ها وجود ندارد (کامروا ۱۳۸۶، ۱۳۳). ردّپای این سیاست‌ها و مداخلات در بافت‌های هدف در ایران معاصر در بخش‌ها و سطوح مختلف دیده می‌شود؛ در اخبار، اسناد، قوانین، برنامه‌های توسعه، گزارش‌های عملکرد سازمان‌ها، نقل‌قول‌ها و روایت‌های افراد و تجربه‌های کسانی که به‌نحوی در این روندها دخیل بوده‌اند و از همه مهم‌تر بر چهرهٔ شهرها (حناچی ۱۳۹۲، ۲۴). این نکته نباید فراموش شود که مقولهٔ عاملیت در این تغییر و تحولات و به‌ویژه نحوهٔ مواجههٔ مدیران و مسئولان امر با موضوعات مرتبط با این سیاست‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. تجربهٔ زیسته

ناشی از حضور در شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران در سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ مؤید این مطلب است. یکی از متأخرترین این سیاست‌ها که در آغاز به‌نحوی پرسروصدا مطرح و در دستور کار نهادهای ملی و محلی قرار گرفت، «سیاست بازآفرینی» در همین سال‌هاست. این سیاست به‌نحوی تأمل‌برانگیز در دستگاه‌های مربوطهٔ مطرح، با سرعت قابل توجهی همه‌گیر و درنهایت با فاصلهٔ کوتاهی با همان سرعت از دستور کار خارج شد. در دورهٔ اوج، کار تا بدانجا رسید که برخی از مصوبات شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران تحت‌تأثیر این ماجرا قرار گرفت. برای نمونه اشاره به دو مورد قابل تأمل است: در مصوبهٔ طرح جامع سمنان مقرر گردیده که طرح بخش‌های قابل توجه از شهر سمنان در طرح تفصیلی با رویکرد بازآفرینی تهیه شود (شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران، شمارهٔ ۳۰۰/۳۱۴۷۲، ۱۳۹۴/۶/۹). ازسوی دیگر، در سند مصوبهٔ مربوط به طرح کالبدی ملی نیز مقرر شده تا این طرح با رویکرد بازآفرینی تهیه شود؛ یعنی طیف وسیعی از اقدامات و طرح‌ها در سطوح و مقیاس‌های مختلف تحت‌تأثیر این سیاست قرار گرفته است.[۳۱] این امر درحالی است که به نظر می‌رسد در همان زمان، هنوز وفاقی بر سر این سیاست و تلقی از آن وجود نداشته است. بلافاصله پس از تغییر وزیر راه و شهرسازی و تعیین ترکیب جدید مدیریتی این سیاست به‌طور تأمل‌برانگیزتری از دستور کار دستگاه‌های مربوطه خارج می‌شود.

ارزیابی متفاوت این سیاست‌ها و قوانین به‌دلیل همه‌گیری موضوع مداخله در محدوده‌ها و بافت‌های هدف می‌تواند در ادامهٔ راه مفید و مؤثر باشد. برای این منظور ارزیابی رویکرد بازآفرینی، یا به‌طور دقیق‌تر، «سند ملی راهبردی احیا، بهسازی، نوسازی و توانمندسازی بافت‌های فرسوده و ناکارآمد» را که بیشتر به نام «سند ملی بازآفرینی» شناخته می‌شود، مد نظر قرارگرفته است. منابع مورد استفاده در این ارزیابی علاوه‌بر سند ملی بازآفرینی و قوانین و مصوبات مربوط به آن، روایت‌ها و داستان‌های افرادی بوده که در سطوح مختلف سیاست‌گذاری تا اجرا دست‌اندرکار و دخیل ایدهٔ بازآفرینی بوده و هستند.

۷. ۱. سند ملی بازآفرینی

در سال ۱۳۹۲ برای نخستین‌بار، «سند ملی بازآفرینی شهری» مطرح و معرفی شد. این اتفاق درحالی رخ داد که برنامهٔ پنجم توسعه همچنان متأثر از رویکردهای کالبدی پیشین و پیرو آن بود و برنامهٔ ششم نیز ضمن تکرار رویکردهای گذشته، صرفاً تکلیفی مبنی‌بر بازآفرینی سالانهٔ حداقل ۲۷۰ محله را بر دوش دولت گذاشت. براساس متن مقدمهٔ این سند، اهدافی چون حفظ حقوق شهروندی، ارتقای کیفیت زندگی، بازیابی هویت، مدیریت یکپارچه و اعمال ضوابط معماری ایرانی ـ اسلامی دنبال می‌شود (شرکت مادرتخصصی عمران و بهسازی شهری ایران ۱۳۹۴، ۱۹). مطابق این سند، محدوده‌های هدف مداخله در چهار دسته طبقه‌بندی شده‌اند: بافت‌های تاریخی، پهنه‌های نابسامان میانی، پهنه‌هایی با پیشینهٔ روستایی و سکونتگاه‌های غیررسمی (همان، ۱۷). ادبیات موضوع بافت‌های هدف به ما خاطرنشان می‌سازد که تمامی این محدوده‌ها دردهای مشترکی دارند: فقر، بیکاری، مسکن کم‌دوام، تراکم بالای جمعیتی، مشکلات زیست‌محیطی، ضعف دسترسی به خدمات و ناهنجاری‌های اجتماعی (همان‌جا).

سند مذکور با تکیه بر قانون اساسی و سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، راهبرد دستیابی به عدالت اجتماعی و همچنین فقرزدایی را اولویت خویش دانسته و در جهت تحقق آن‌ها دو رویکردِ «تدابیر پیشگیرانه» و «فرایند بازآفرینی پایدار» را تجویز می‌کند. نویسندگان و تهیه‌کنندگان سند، ریشهٔ شکل‌گیری این محدوده‌ها را در سه عامل عمده می‌بینند: پیشی گرفتن رشد جمعیت شهری از اقتصاد ملی و توزیع ناعادلانهٔ ثروت؛ ناکارآمدی سیاست‌های دولتی و بازار مسکن در تأمین نیاز اقشار فرودست؛ غفلت مدیریت شهری از چاره‌اندیشیِ بموقع و وضع قوانینِ فراتر از توان مالی ساکنان (همان‌جا).

پیچیدگی این مسائل باعث می‌شود تا برای حل آن‌ها، نیاز به اتخاذ رویکردی چندوجهی و همکاری گستردهٔ نهادهای دولتی، عمومی، خصوصی و مردمی احساس شود. ازاین‌رو، نهادی جدید تحت عنوان «ستاد ملی بازآفرینی» تشکیل شود. این ستاد با ترکیبی در حد و اندازهٔ هیئت دولت تشکیل شد تا با اتکا به مشارکت اجتماعی و مالی مردم و ایفای نقش بسترسازی توسط دولت، هماهنگی‌های فرابخشی و بلندمدت را تضمین نماید.

پیش از پرداختن به اجزای موضوع ذکر این نکته ضروری است که ابهام در مفاهیم و تعاریف اصلی موجود در این سند یکی از چالش‌های اصلی آن است. مفاهیمی اصلی چون «بازآفرینی» به‌گونه‌ای در این سند تعریف شده‌اند[۳۲] که بسیار کلی، گنگ و تفسیرپذیر به نظر می‌رسند. این ابهام مفهومی دامنگیر سایر مفاهیم موجود در سند نیز شده است که زمینه‌ساز اختلاف‌نظر و سردرگمی میان طیف وسیعی از مخاطبان این سند اعم از جامعهٔ حرفه‌ای، شهرداری‌ها و مدیران ارشد شرکت بازآفرینی گردد. ذکر این نکته قابل تأمل است که به‌رغم برگزاری نشست‌ها، همایش‌های متعدد و انتشار کتب و گزارش‌های رسانه‌ای برای ترویج این ایده، از ابهام آن کاسته نشده است؛[۳۳] موضوعی که برای یک سندِ مرجعِ ملی که باید مبنای وحدت رویه باشد، عمیقاً تأمل‌برانگیز است.

۸. ارزیابی پراگماتیستی سند بازآفرینی شهری

در این بخش ارزیابی سند بازآفرینی شهری با بهره‌گیری از محورهای چهارگانهٔ ارزیابی پراگماتیستی انجام خواهد شد:

۸. ۱. ارزیابی گزینه‌های برنامه‌ریزی

باید اشاره شود که در متن سند هیچ‌گونه توضیح صریحی دربارهٔ زمینه و چگونگی شکل‌گیری و تاریخچهٔ آن و به‌ویژه وجود یا نبود گزینه‌های بدیل ذکر نشده است. بااین‌حال، با توجه به روایت‌های سیاست‌گذاران و کارشناسانِ درگیر در تهیهٔ این سند می‌توان دریافت که این ایده پس از طرح نقدهای تند علیه مداخلات پیشین (به‌ویژه نگاه صرفاً کالبدی، غیرمشارکتی و نادیده گرفتن تنوع بافت‌ها) و به‌عنوان پاسخی جامع و فاقد نواقص پیشین مطرح شده است. در این راستا، رویکرد بازآفرینی با اقتباس از ادبیات نظری به‌عنوان رویکردی جامع، چندوجهی و مصداق یک تغییر نگرش برای جایگزینیِ سیاست‌های گذشته مطرح می‌شود. در بخشی از روایت مدیرعامل وقت شرکت مادرتخصصی بازآفرینی شهری،[۳۴] می‌توان گوشه‌ای از روند تدوین سند را مد نظر قرار داده و نسبت به وجود گزینه‌های بدیل موضع گرفت. وی می‌گوید:

> من تمام روند سیاست‌ها و مداخلات در بافت‌های فرسوده و ناکارآمد در دهه‌های اخیر و حتی پیش از انقلاب اسلامی ایران را مستند کردم و نقاط ضعف و قوت آن را مشخص کردم... یکی از نتایج مستندسازی این بود که باید با بافت‌ها با گونه‌شناسی مواجه شد. من اسم این‌ها را اصول و ارکان بازآفرینی گذاشتم. مبنایی شد برای ما که به این نتیجه برسیم که باید تغییری در سیاست‌هایمان بدهیم... دو ریشهٔ اصلی ظهور این سیاست یکی در واقع مروری بر دانش دنیا بود. قبل از آن فرصتی پیش آمده بود و من برای دکتری به انگلستان رفتم و با روند تکامل سیاست‌های نوسازی شهری آشنا شدم. تز پایان‌نامه‌ام هم دربارهٔ همین موضوع بود. پس می‌شود گفت که ما برای اینکه بتوانیم خودمان را به یک پشتوانهٔ نظری متکی کنیم، از یک طرف وابسته بودیم به اروپای غربی و آمریکای شمالی... بعد از انقلاب هم چند تجربهٔ مختلف داشتیم... به نظرم رسید که ما ادبیات روشنی در رابطه با این موضوع در ایران نداریم. در عین اینکه کلی سیاست‌ها را تمرین کرده‌ایم و تجربه داریم. کاری که من در انگلیس یاد گرفتم، این بود که آن‌ها تمام سیاست‌هایشان را مدون و مستند می‌کنند و این ادبیات با واژه‌های خودش شکل می‌گیرد... من از داخل خود سیاست‌های اعمال‌شده در ایران مجموعه‌ای را استخراج کردم که از طرح‌های روان‌بخشی بعد از انقلاب شروع می‌شد... تا دههٔ ۸۰ که بحث بافت فرسوده مطرح شد و سیاست‌های بافت فرسوده که فجایعی در پی داشت. ما باید از این‌ها درس می‌گرفتیم... یک تغییر اساسی لازم بود. در سال ۱۳۹۲ که من خوشبختانه این فرصت را پیدا کردم تا به‌عنوان معاون وزیر (فعالیت کنم)، این ایده‌ها را به‌عنوان یک بسته به شورای‌عالی شهرسازی معماری پیشنهاد دادم... بهترین درس را هم ادبیات اروپای غربی به ما داده بود: «بازآفرینی شهری». هرچند واژهٔ بازآفرینی را من کشف نکردم. آقای دکتر فلامکی در کتابش این معادل را برای Regeneration Urban گذاشته بود.

به نظر می‌رسد رویکرد جدید بیش از آنکه یک ایدهٔ کاملاً نو یا بدیلِ واقعی باشد، امتداد عملیِ «سند ملی توانمندسازی و سامان‌دهی سکونتگاه‌های غیررسمی» (محصول مشترک دههٔ ۱۳۸۰ با بانک جهانی) است. این دو

رویکرد نه‌تنها از مفاهیم مشترکی چون توانمندسازی و نهادسازی بهره می‌برند، بلکه توسط تیم‌های سیاست‌گذاری مشترکی نیز راهبری شده‌اند. در واقع، بدون آنکه آلترناتیو دیگری روی میز باشد، ایدهٔ سند نخست با تغییر عنوان و اندک اصلاحات محتوایی، تحت لوای «بازآفرینی» به تمام محدوده‌ها و بافت‌های هدف (فرسوده، تاریخی و غیررسمی) تعمیم داده شد. در بخش دیگری از روایت مدیرعامل وقت شرکت بازآفرینی شهری، نکتهٔ قابل تأملی دربارهٔ روند تدوین این ایده به چشم می‌خورد:

... اعتراف می‌کنم که این جریان وجود داشت و من همان الگوی موجود را انتخاب کردم. آن‌ها در سند توانمندسازی گفته بودند که تشکیلاتی داشته باشیم به نام ستاد ملی که همه باهم هماهنگ بشوند. من نیز گفتم همان را داشته باشیم و اسمش را ستاد ملی بازآفرینی می‌گذاریم. گفتند سندی داریم به نام سند ملی توانمندسازی. من هم گفتم پس ما هم سندی باید داشته باشیم به نام سند ملی بازآفرینی. تنها رویکردی که به من برای خلق سیاست بازآفرینی که آن ادبیات را هم در دلش داشت کمک کرد، رویکرد بانک جهانی بود... ما باهم شرط کرده بودیم که تجربه‌های تلخ گذشته را تکرار نکنیم و اگر رویکردی مثل بانک جهانی به‌دردبخور بوده است، آن را ملاک عمل قرار بدهیم. لذا من پیش شما اعتراف می‌کنم که همه‌چیز من کپی تجربهٔ بانک جهانی بوده است.

می‌توان گفت که طرح ایدهٔ بازآفرینی، صرفاً ابداع یک عنوان و پوشش نظری جدید، به‌روز و جذاب برای اقدامات مدیریتی بوده است. حسب تجارب گذشته (کامروا ۱۳۸۶، ۹۶) می‌توان فرض نمود که این عنوان‌سازی جدید با سه هدف شکل گرفت:

- ادعای نوآوری توسط گروه جدید مستقر در وزارت راه و شهرسازی؛
- اعلام ناکارآمدی و شکست رویکردهای قبلی؛
- تظاهر به عبور از نگاه‌های صرفاً کالبدی و مسکن‌محور.

اما بررسی دقیق‌تر راهبردهای سند ملی بازآفرینی نشان می‌دهد که از ۵۰ سیاست مطرح‌شده در این سند، بیش از نیمی از آن‌ها همچنان بر مداخلهٔ کالبدی و ساخت‌وساز تأکید و تمرکز دارند. همان رویکردهای کالبدی پیشین در پوششی از مفاهیم و عناوین ترجمه‌شدهٔ متأخر و با حمایت گروهی اندک ولی پرنفوذ و مشهور از متخصصان دانشگاهی و با ظاهری علمی ـ انتقادی مطرح گردید. در واقع اثری از گزینه‌های بدیل و گفت‌وگو میان این گزینه‌ها در تهیهٔ این سند مهم مشاهده نمی‌شود. این سند نیز همانند سندها و سیاست‌های قبلی و در غیاب هرگونه گزینهٔ رقیب یا بدیل و در فرایندی غیرشفاف مطرح و در دستور کار قرار می‌گیرد.

۸. ۲. ارزیابی پیامدهای سند ملی بازآفرینی

با وجود طرح و آزمون رویکردهای مختلف برای بهسازی، نوسازی، باززنده‌سازی و... بافت‌های هدف در چند دههٔ گذشته، می‌توان ایدهٔ بازآفرینی را براساس تبیین هوک، به‌عنوان یک استعاره در نظر گرفت. حال به این پرسش پرداخته می‌شود که آیا ایدهٔ بازآفرینی درعمل توانسته است به‌عنوان یک استعاره موفق عمل کند و افراد، نهادها و ایده‌های مختلف مرتبط با خود را به یکدیگر پیوند داده و ارتباطی معنادار بسازد؟

پیش از این گفته شد که استعاره‌ها تعیین می‌کنند که چه مدلی را چگونه برای بازنمایی هدف خود به کار گیریم. در غیر این صورت مدلی که انتخاب می‌کنیم ما را به هدف نخواهد رساند و هدف را متناسب با مدل و روش دستخوش تغییر خواهد کرد (Hoch 2002, 60).

سطوح مختلفی از عاملیت‌ها در موضوع بافت‌های هدف شهری دخیل و مؤثرند. اگر مفهوم بازآفرینی را به‌عنوان استعاره در این سند در نظر بگیریم، در یک سطح از عاملیت‌ها می‌توان به شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران، مدیریت و ارکان شرکت مادرتخصصی بازآفرینی، شورای سیاست‌گذاری بازآفرینی، ستاد ملی بازآفرینی، نظام مدیریتی، دانشگاهیان، اهالی حرفه، شهرداری‌ها، جوامع محلی به‌عنوان بخش‌های اصلی و فرعی دخیل در موضوع بافت‌های هدف شهری اشاره کرد. استعارهٔ بازآفرینی می‌بایست پیوند معناداری میان آن‌ها برقرار سازد. به‌منظور پاسخ دادن به

این پرسش‌ها علاوه‌بر بررسی سند ملی بازآفرینی از اطلاعات به‌دست‌آمده از مصاحبه‌ها با افراد در عاملیت‌های مختلف نیز استفاده شده است. برای تقرب به این موضوع بیشتر به بخش‌هایی از روایت‌های گردآوری‌شده توجه شده است که به‌نحوی از انحا به پرسش‌هایی از قبیل دو پرسش زیر پرداخته شده باشد:

- چگونه ایدهٔ بازآفرینی توانسته یکپارچگی و چفت‌وبست میان اقدامات و اهداف مختلف را ایجاد کند؟ تا چه میزان در این زمینه موفق بوده است؟
- تا چه میزان این ایده در پیوند دادن تلاش‌های موجود در سطح جامعهٔ حرفه‌ای، جامعهٔ محلی، دانشگاه، نظام مدیریتی و... به‌وسیلهٔ مباحث نظری موفق بوده است؟

بررسی تجربیات و روایت‌های کنشگران مختلف نشان می‌دهد که ایدهٔ بازآفرینی درعمل نتوانست به‌عنوان یک استعارهٔ وحدت‌بخش، یکپارچگی و چفت‌وبست لازم را میان اقدامات و اهداف نهادهای گوناگون ایجاد کند. به‌رغم تلاش‌های ستاد ملی بازآفرینی برای گرد هم آوردن دستگاه‌های مختلف حول یک برنامهٔ جامع اقدام مشترک، موانع متعددی مانع از تحقق این همگرایی شده است. تغییرات مداوم مدیریتی، رویکردهای بخشی‌نگر، و غلبهٔ سیاست‌گذاری‌های از بالا به پایین سبب شد تا این ایده فاقد تداوم و انسجام لازم برای یک فرایند بلندمدت باشد؛ تا جایی که در بسیاری از موارد، بازآفرینی از ماهیت اصلی خود تهی شده و تنها به‌عنوان برچسبی نمایشی برای پیشبرد پروژه‌های کالبدی رایج مورد استفاده قرار گرفته است. بخش‌هایی از روایت حرفه‌مندان و کارشناسان شرکت بازآفرینی بیانگر همین موضوع است. یکی از روایتگران که سابقاً به‌عنوان کارشناس یک هلدینگ توسعه‌گر[۳۵] مشغول به کار بوده، می‌گوید: «کاری را که می‌خواستند انجام دهند خیلی تئوریزه می‌کردند و جنبهٔ نظری به آن می‌دادند. این باعث می‌شد ویترینی جلوی چشمت ببینی... اما چیزی که در عمل بود اصلاً ربطی به آن ویترین نظری نداشت.»

یکی از کارشناسان وقت ستاد ملی بازآفرینی[۳۶] نیز در روایت خویش به مطلب مرتبطی در این رابطه اشاره کرده و گفته است: «مشاورین که بیشتر تجربهٔ تهیهٔ طرح‌های جامع و تفصیلی را داشتند، خیلی نتوانستند با موضوع بازآفرینی ارتباط بگیرند. چون اساساً اقداماتی که در بازآفرینی بود اقدامات اجتماعی، اقتصادی و کالبدی توأمان باهم بود. مشاوری که طرح تفصیلی کار می‌کند، نمی‌تواند بازآفرینی را در محل پیاده کند.» همچنین ایشان با اشاره به سطح مدیریت شهری و در همین رابطه به موضوع مهم و جالب توجهی اشاره می‌کند: «علاوه‌بر این، تغییر و تحولاتی که در حوزهٔ مدیریت اتفاق می‌افتد، کار را سخت‌تر می‌کرد. مدیر جدید می‌آمد می‌گفت که اصلاً بازآفرینی چیست؟ به من چه ارتباطی دارد؟ شما چه می‌خواهید؟ کار من چیز دیگری است... ما همین مسئله را در سطح استان هم داشتیم. فرماندار و استاندار یا شهردار و شورای شهر که تغییر می‌کردند، موضوع بازآفرینی به‌کلی کنار می‌رفت.»

علاوه‌بر این، به نظر می‌رسد استعارهٔ بازآفرینی در پیوند دادن تلاش‌ها و ایجاد زبان مشترک میان جامعهٔ دانشگاهی، جامعهٔ حرفه‌ای، نظام مدیریتی و جوامع محلی نیز توفیق چندانی نداشته است. درحالی‌که در سطح دانشگاهی تقابل‌هایی جدی میان موافقان و مخالفان این رویکرد وجود داشته و دارد، بدنهٔ مدیریت شهری و شورای‌عالی شهرسازی نیز به‌دلیل تعارض این ایده با روال‌ها و رویه‌های جاافتاده و سنتیِ طرح‌های توسعه، در برابر آن مقاومت کردند. در سطح جامعهٔ حرفه‌ای نیز، مهندسان مشاور که به رویکردهای صلب و کالبدی طرح‌های تفصیلی خو گرفته بودند، نتوانستند با الزامات چندبعدی، اجتماعی و مشارکت‌جویانهٔ بازآفرینی ارتباط برقرار کنند. درنتیجه، این استعاره نتوانست شبکه‌ای معنادار و پیوندی ارگانیک میان ذی‌نفعان مختلف بسازد و ارتباط آن با واقعیت و میدان عمل مداخله در بافت‌های هدف شهری قطع شد. به گفتهٔ معاون وزیر[۳۷]:

> همکاران من در دانشگاه‌ها می‌گفتند به تو چه ربطی دارد؟ نطفه این موضوعات باید در دانشگاه‌ها بسته شود و طرح موضوع از آنجا باشد. گفتم من چیزی از شما ندیدم و الان در فرصتی هستم که می‌خواهم این سیاست را مطرح کنم. افرادی معدود اما درعین حال صاحب‌نام، پشت من ایستادند... اتاق فکری بود که همهٔ دوستان حضور داشتند و هر سه‌شنبه صبح من با این اتاق فکر کارم را پیش می‌بردم. تا حد زیادی این گروه تأثیرگذار... بود و... پشت من ایستاد و در دانشگاه‌ها این جریان تبدیل به یک جریان شد. تعدادی از پایان‌نامه‌های

دانشجویی به‌سمت بازآفرینی شهری رفت... در مقابلِ این افراد خوب افرادی هم بودند که جلوی من ایستادند. که این حرف‌ها چیست؟ از کجا آورده‌ای؟ بازآفرینی چیست؟ پرتعداد هم بودند و مانع می‌شدند... این دوگانگی در دانشگاه وجود داشت.

در اینجا می‌توان این تفسیر را مطرح نمود که سیاست بازآفرینی نتوانسته است ارتباطی را که یک استعاره میان سطوح مختلف برقرار کند در تجربهٔ حاضر ایجاد نماید. به نظر می‌رسد بخش قابل توجهی از دانشگاهیان، نظام برنامه‌ریزی و مدیریتی کشور و اغلب مشاوران با این ایده همراه نشده‌اند و یا حداقل این همراهی در سطحی که مورد انتظار و ادعا بوده، تحقق نیافته است.

۸. ۳. ارزیابی تأثیر و رابطهٔ سند ملی بازآفرینی بر منفعت عمومی

در جریان غالب برنامه‌ریزی، دولت‌ها خود را متولی اصلی و حافظ «منفعت عمومی» می‌دانند و این وظیفه را ازطریق تدوین سیاست‌ها، قوانین و اسناد فرادست و تهیهٔ طرح‌ها و اقدام برای اجرای آن‌ها پی می‌گیرند (Clifford et al. 2024, 30)؛ رویکردی که غالباً و در واقعیت و میدان عمل نقش مردم و ساکنان واقعی محدوده‌ها و بافت‌های هدف را محدود کرده و به حاشیه می‌راند (Healey 1997, 98). سند ملی بازآفرینی شهری نیز به‌عنوان نمود بارز این نگاه، در ظاهر و با وام‌گیری از اسناد بالادستی، مقاصدی همچون دستیابی به عدالت اجتماعی، مبارزه با محرومیت و کاهش نابرابری‌های فضایی را هدف‌گذاری کرده است. بااین‌حال، بررسی‌های نشان می‌دهد که این رویکرد وارداتی بدون انطباق با زمینهٔ محلی به کار گرفته شده و به معجونی ناهمگون بدل شده است؛ تا جایی که حتی درون دستگاه‌های دولتی درگیر و سایر نهادهای متولی نیز هیچ وفاق و درک مشترکی از چیستی منفعت عمومی و هدف نهایی و تأثیر مداخلات بر چگونگی و میزان منفعت عمومی وجود ندارد.

این تشتت آرا و تناقض‌های جدیِ سیاستی، در روایت‌های گردآوری‌شده به‌وضوح نمایان است. تلقی دست‌اندرکاران از منفعت عمومی، طیف وسیع و متعارضی از مفاهیم را در بر می‌گیرد؛ از نگاه‌های اجتماع‌محور که بر «ارتقای کیفیت پایه زندگی»، «برنامه‌ریزی از پایین به بالا» و «جلب مشارکت نهادهای مردمی» تأکید دارند، تا رویکردهای نئولیبرال که منفعت را در «رونق اقتصادی»، «برندسازی» و سرازیر شدن قطره‌چکانی ثروت ازسوی سرمایه‌داران به‌سمت فقرا جست‌وجو می‌کنند. تقابل بنیادین این ایده‌ها در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران درک واحدی و مورد وفاقی از منفعت عمومی نداشته‌اند. ذکر بخش‌هایی از روایت‌ها می‌تواند به روشن شدن این وضعیت کمک کند:

> ما با معضلی به نام کیفیت زندگی طرف بودیم... اواخر برخی با واژهٔ بازآفرینی بسیار مخالفت می‌کردند. درنتیجهٔ این مخالفت‌ها من چاره‌ای نداشتم جز اینکه بگویم برنامه‌های ارتقای کیفیت زندگی شهری. به‌تدریج داشت این واژه جایگزین می‌شد... یعنی مقوله‌ای که منفعت عمومی را به‌دنبال خودش دارد؛ به این معنا که همه از شرایطی پایه‌ای برای زندگی برخوردار باشند... مردم حق دارند که از کیفیت مناسبی برخوردار باشند، اساس بازآفرینی همین بود.[۳۸]

ازسوی دیگر، در گوشه‌ای از روایت یکی از اعضای شورای تدوین سند ملی بازآفرینی به نکتهٔ جالب دیگری اشاره می‌شود:[۳۹]

> من فکر می‌کنم هدف از این سیاست رسیدن به رونق اقتصادی در بافت‌های کهنه بود... این موضع را می‌توانید در کلیدواژه‌های برندسازی، آوردن جمعیت به محیط، افزایش ارزش محل و... ببینید... خودشان که تفاوت مواضع را نسبت به منفعت عمومی نمی‌فهمیدند. فکر می‌کردند اگر سرمایه‌دارها بیایند، وضعیت فقرا هم از قِبَل آن‌ها خوب می‌شود.

با توجه به تبیین ارائه‌شده می‌توان چنین تفسیر نمود که در متن و حاشیهٔ سند ملی بازآفرینی، تلقی واحدی از مفهوم منفعت عمومی در دست نیست. افرادی که از جایگاه‌های متفاوت با این سند مواجه و مرتبط بوده‌اند، تلقی‌های متفاوت و حتی متعارض از منفعت عمومی در یک سند واحد دارند و این سند نتوانسته است وفاقی میان این افراد شکل دهد

تا بتوانند از آن برای بهبود مشورت در مورد سیاست‌های برنامه، گزینه‌ها و خروجی‌های آن استفاده کنند. علاوه‌بر این نقیصه، شیوه و ابزار تأمین منفعت عمومی نیز در متن سند و در نزد عاملیت‌های درگیر مبهم، متعارض و نامشخص است. درنتیجهٔ چنین وضعیتی، احتمال عدم امکان تحقق منفعت عمومی دوچندان می‌شود.

۸. ٤. ارزیابی تولید تألیفی در سند ملی بازآفرینی

همان‌گونه که پیش از این مطرح شد، در باب ارزیابی حول محور چهارم از دیدگاه هوک باید درخصوص چند موضوع اصلی برای اعلام نظر در باب توفیق یا عدم توفیق یک برنامه، موضع گرفته شود؛ موضع‌گیری دربارهٔ:

- اهداف برنامه و نقش آن‌ها در شناسایی تداخلات متناقض؛
- میزان مشخص بودن نیات و مقاصد برنامه‌ریزان؛
- ایجابی بودن برنامه؛
- میزان توانایی برنامه در عرضهٔ طیف متنوعی از اقدامات ممکن برای شرایط محتمل مختلف؛
- سهم این برنامه در تولید دانش برای حل مسائل بافت‌های هدف ازطریق توجه و تأمل در پروژه‌های موردی معنادار در زمینه و بستر خود.

به نظر می‌رسد در سند ملی بازآفرینی نکات قابل توجهی وجود دارد که می‌تواند ما را در قضاوت پیرامون موارد فوق‌الذکر یاری رساند. نخست اینکه به اعتراف تهیه‌کنندگان اصلی، این سند برگرفته از ادبیات جهانی و در نقد روندها، رویه‌ها و سیاست‌های گذشته بوده است. به‌این‌ترتیب و حسب سیاق مشهور در بسیاری از اسناد از منظری کل‌گرایانه و عقلانی‌گرا تهیه و از موضعی فرادست تهیه و ابلاغ شده است.[۴۰] به عبارت دیگر، این سند برگرفته از موارد انضمامی، تجارب بومی، پروژه‌های خاص زمینه‌مند نبوده و درنتیجه سهمی در تولید دانش معطوف به حل مسائل محدوده‌ها و بافت‌های هدف در ایران معاصر نداشته است. ازسوی دیگر، مبنای این سند براساس نقد سیاست‌های گذشته بوده[۴۱] و در سطح خرد و به‌طور خاص در تعریف پروژه‌ها دنباله‌رو سیاست‌ها و اقدامات گذشته بوده است. به‌این‌ترتیب و حسب تلقی هوک، می‌توان گفت که برنامه‌ریزان در این مقوله موفق عمل نکرده و برنامهٔ موفقی ارائه نکرده‌اند.

علاوه‌بر این دربارهٔ چشم‌انداز، اهداف و راهبردهای مندرج در سند ملی بازآفرینی می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- اهداف کلان مندرج در این سند گزاره‌هایی برآمده از ادبیات جهانی هستند که بسیار کلی، قابل تفسیر و درنتیجه مبهم‌اند. واژگان و اصطلاحات کلی که برای هریک، حتی در ادبیات جهانی، خوانش‌ها و تلقی‌های متکثر و متنوع وجود دارد. برای نمونه می‌توان به عباراتی همچون «ارتقای فرهنگ شهروندی»، «بهبود وضعیت اجتماعی ساکنان» و «تحقق سبک زندگی پایدار در اقدامات احیا، بهسازی و نوسازی شهرها» در بخش اهداف کلان سند ملی اشاره کرد (شرکت مادرتخصصی عمران و بهسازی شهری ایران ۱۳۹۴، ۲۰).
- حلقهٔ ارتباطی میان اهداف کلان و اهداف خرد و عملیاتی در این سند مفقود است؛ به این معنا که مشخص نیست چگونه و با کدام خوانش اهداف عملیاتی در خدمت تحقق اهداف کلان قرار می‌گیرد. به‌طور خاص با توجه در اهداف عملیاتی و خرد دریافت می‌شود که در اغلب موارد با پروژه‌هایی کالبدی مشابه پروژه‌ای پیشین مواجهیم. کارشناس دبیرخانهٔ ستاد ملی بازآفرینی در همین رابطه چنین روایت می‌کند:[۴۲]

شرکت در واقع سه دسته پروژه را پیش برد: خدمات روبنایی و زیربنایی (مدرسه، پارک، درمانگاه و فاضلاب)، بهسازی فضاهای عمومی شهری در این محدوده‌ها و نوسازی مسکن. بخش کوچکی نیزدر حوزهٔ توانمندسازی و سامان‌دهی قرار می‌گرفتند. تعدادی پروژه نیز به کمک دستگاه‌هایی مثل سازمان فنی حرفه‌ای و بهزیستی تعریف شده بود. پروژه‌های توانمندسازی مقیاس‌های کوچکی نسبت به پروژه‌های کالبدی داشتند. اساساً وزن اجتماعی و اقتصادی خیلی بالایی نداشتند که بتوانیم بگوییم مردم این محدوده را توانمند کردیم تا خودشان بتوانند طی الگویی تدریجی محله را ارتقا دهند و کار کنند؛ چه به‌لحاظ بهسازی مسکن و چه به‌لحاظ روبنایی و زیربنایی.

همچنین براساس روایت کارشناسان یکی از هلدینگ‌های توسعه‌گر، تمرکزِ صِرف بر مسکن‌سازی، اما ذیل عنوان بازآفرینی مشهود است:[۴۳]

فارغ از اینکه بازآفرینی چیست، وقتی در ایران مطرح شد، مؤلفه‌هایی داشت. یکی از مؤلفه‌ها این بود که در فرایند بازآفرینی، بانک و مردم محله حضور داشته باشند و مشارکت محلی اتفاق افتد. یکی از مؤلفه‌ها نیز بخش خصوصی و نهاد توسعه‌گر بود. در شاخهٔ مسکن بسته‌ای که تهیه شده بود، بستهٔ تولید انبوه مسکن محلی در بافت‌های فرسوده و ناکارآمد بود. رویکردشان نیز بازآفرینی بود. درکتابشان نیز اشاره کرده بودند که ما در حوزهٔ مسکن و تولید انبوه مسکن محلی فعالیت می‌کنیم و رویکردمان بازآفرینی است که جدیدترین و نوترین رویکرد در مواجهه با بافت‌های فرسوده در دنیاست.

با این تفصیل به نظر می‌رسد این سند را نمی‌توان به‌عنوان برنامه‌ای موفق در راستای تولید تألیفی براساس تلقی چارلز هوک برشمرد؛ به‌ویژه اینکه در متن سند و در روایت تهیه‌کنندگان اصلی به‌هیچ‌وجه نسبت به مسئولیت‌پذیری دربارهٔ پیامدهای حاصل از اجرای این برنامه سخنی به میان نیامده است.

نتیجه

مقالهٔ حاضر با هدف معرفی و به‌کارگیری رویکرد پراگماتیستی در ارزیابی سیاست‌های مداخله در بافت‌های هدف، به‌ویژه سیاست بازآفرینی در ایران، با تأکید بر سند ملی بازآفرینی تدوین شده است. در این مسیر، ابتدا با مرور مفاهیم پارادایم و قیاس‌ناپذیری از منظر توماس کوهن، زمینه‌های نظری برای طرح پراگماتیسم به‌عنوان پارادایمی رقیب برای پارادایم عقلانی‌گرایی فراهم شده است. سپس با مقایسهٔ این دو پارادایم، بخشی از ویژگی‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی پراگماتیسم در حوزهٔ برنامه‌ریزی و مدیریت شهری تبیین شده است.

در پاسخ به پرسش نخست پژوهش، یافته‌ها نشان می‌دهد که ارزیابی مبتنی‌بر رویکرد پراگماتیسم دارای ویژگی‌ها و مزیت‌های برجسته‌ای است که آن را از ارزیابی‌های مصطلح عقلانی‌گرا متمایز می‌سازد. ازجمله مهم‌ترین این ویژگی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- زمینه‌گرایی و توجه به بستر مکانی ـ زمانی به‌جای ادعای آفاقیت و قطعیت؛
- تأکید بر پیامدهای عملی به‌جای انطباق با اصول از پیش مفروض؛
- قبول ابهام، عدم قطعیت و پیچیدگی به‌عنوان ویژگی‌های ذاتی مسائل بافت‌های هدف؛
- کاربست ابزارهای متنوع شناختی نظیر احساسات، شهود، تجربهٔ زیسته و قصه‌گویی در کنار دانش فنی؛
- تمرکز بر انسجام و شباهت به‌جای تناظر و تطابق صرف؛
- اولویت‌دهی به گفت‌وگو، وفاق و منفعت عمومی برساخته به‌جای تحمیل منافع از بالا؛
- در نظر گرفتن برنامه‌ریزی به‌مثابهٔ مهارتی استادکارانه که از تمرین، تجربه و تأمل در موارد انضمامی نشئت می‌گیرد.

این ویژگی‌ها امکان انجام یک ارزیابی فروتنانه‌تر، واقع‌بینانه‌تر و مؤثرتر را فراهم می‌آورند که می‌تواند به اصلاح و بهبود رویه‌های ناکارآمد و تولید دانش درزمینهٔ بافت‌های هدف بینجامد.

در پاسخ به پرسش دوم پژوهش، ارزیابی پراگماتیستی سند ملی بازآفرینی براساس چهار محور چارلز هوک (انتخاب گزینه‌ها، ارزیابی پیامدها، تأثیر بر منفعت عمومی، و تولید تألیفی) نشان می‌دهد که این سیاست درعمل نتوانسته است به‌عنوان یک استعارهٔ کارآمد عمل کند و اهداف مد نظر خود را تحقق بخشد. در محور انتخاب گزینه‌ها، سند فاقد هرگونه گزینه‌های بدیل شفاف بوده و فرایندی غیرشفاف و یک‌سویه را طی کرده است. این سیاست بیش از آنکه حاصل گفت‌وگو و استنباط خلاقانه باشد، برگرفته از رویکردهای پیشین (به‌ویژه سند توانمندسازی منبعث از دستورالعمل‌های بانک جهانی) با تغییر عنوان و تعبیهٔ یک پوشش نظری جدید بوده است. در محور ارزیابی پیامدها، استعارهٔ بازآفرینی نتوانسته است عامل انسجام‌بخش میان نهادها، کنشگران و سطوح مختلف برنامه‌ریزی باشد. تغییرات مکرر مدیریتی، غلبهٔ رویکردهای بخشی‌نگر، و ناتوانی مشاوران و مدیران در درک و اجرای رویکرد چندوجهی بازآفرینی، باعث شده این استعاره به برچسبی نمایشی برای پروژه‌های کالبدی پیشین تقلیل یابد و پیوند معناداری با واقعیت‌های میدانی

برقرار نکند. در محور منفعت عمومی، درک واحد و تلقی مورد وفاقی از این مفهوم میان سیاست‌گذاران، مجریان و سایر ذی‌نفعان وجود نداشته است. تقابل میان تلقی‌های اجتماع‌محور و نئولیبرال از منفعت عمومی، فقدان شفافیت در ابزارهای تحقق آن، و نبود گفت‌وگوی مؤثر با جوامع محلی، باعث شده که حتی از دستیابی به اهداف مندرج در این سند بازبماند. در محور تولید تألیفی، سند ملی بازآفرینی نه از موارد انضمامی و تجارب بومی نشئت گرفته و نه توانسته است دانش جدیدی به حرفهٔ برنامه‌ریزی بیفزاید. اهداف کلان و مبهم، فقدان ارتباط منطقی میان اهداف و اقدامات عملیاتی، و غلبهٔ پروژه‌های کالبدی بر رویکردهای اجتماعی و اقتصادی، نشان‌دهندهٔ ناتوانی این سند در ایفای نقش مباشرت‌گرانه و مسئولانه در مواجهه با مسائل بافت‌های هدف است.

درمجموع، مقاله نشان می‌دهد که رویکرد پراگماتیستی، با فراهم آوردن چارچوبی منعطف، زمینه‌گرا و پیامدمدار، می‌تواند افق‌های تازه‌ای در شیوه‌های ارزیابی بگشاید. بااین‌حال، کاربست موفقیت‌آمیز این رویکرد مستلزم پذیرش پیچیدگی‌ها، کنار گذاشتن جزم‌اندیشی‌های روش‌شناختی، و ایجاد بسترهای نهادی و گفتمانی برای مشارکت واقعی ذی‌نفعان در فرایندهای برنامه‌ریزی و ارزیابی است. سند ملی بازآفرینی به‌عنوان یک مورد انضمامی نشان می‌دهد که فقدان چنین فضایی، حتی با به‌کارگیری واژگان و مفاهیم به‌روز نمی‌تواند به تحول اساسی در رویه‌های ناکارآمد بینجامد و صرفاً به بازتولید همان الگوهای پیشین با پوششی جدید منجر خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

1. Charles Sanders Peirce
2. William James
3. John Dewey
4. Thomas Kuhn
5. Incommensurability
6. Gestalt Switch
7. Comparative Phenomenology
8. Rationalism
9. Pragmatism
10. Objective
11. Context-free
12. Bent Flyvbjerg
13. Donald Schön
14. Charles Hough
15. Case
16. Storytelling
17. inquiry Process
18. Patsy Healey
19. Susan Saltzman Fainstein
20. Margo Huxley
21. Oren Yiftachel
22. Craftmanship
23. Contextual

24. MIT

25. consensus

26. Wicked problems

۲۷. Abduction: در ادبیات فلسفی، اصطلاح «استنباط» در دو معنای مرتبط اما متفاوت به کار می‌رود. در هر دو معنا، این اصطلاح به نوعی استدلال توضیحی اشاره دارد. بااین‌حال، در معنای تاریخی اول، به جایگاه استدلال توضیحی در تولید فرضیه‌ها اشاره دارد، درحالی‌که در معنایی که بیشتر در ادبیات متاخر استفاده می‌شود، به جایگاه استدلال توضیحی در توجیه فرضیه‌ها اشاره دارد. در معنای اخیر، استنباط اغلب «استنتاج ازطریق بهترین توضیح» مراد می‌شود.

28. Solidarity

29. Practice

30. Leonie Sandercock

۳۱. در سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶ این فرصت فراهم شد تا یکی از نویسندگان این مقاله (جابری‌مقدم) دردبیرخانهٔ شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران مسئولیت داشته و از نزدیک از جزئیات روند مباحث و مصوبات اطلاع داشته باشد.

۳۲. بازآفرینی شهری: فرایند توسعهٔ همه‌جانبه در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، محیطی و کالبدی به‌منظور ارتقای کیفیت زندگی در محدوده‌ها و محله‌های هدف در پیوند با باقی شهر (شرکت مادر تخصصی عمران و بهسازی شهری ایران ۱۳۹۴، ۱۵).

۳۳. فهرست تمام اقدامات متعدد ترویجی، آموزشی و پژوهشی اعم از سلسله نشست‌ها، همایش‌ها دوره‌های آموزشی، انتشارات و... که رأساً توسط شرکت بازآفرینی شهری ایران انجام شده، در وب‌سایت این شرکت به آدرس udrc.ir در دسترس است.

۳۴. دکتر محمدسعید ایزدی.

۳۵. مهندس امیرمحمد یوسفی.

۳۶. دکتر محمد جباری.

۳۷. دکتر محمدسعید ایزدی.

۳۸. دکتر محمد سعید ایزدی.

۳۹. نام محفوظ.

۴۰. این موارد به‌صراحت در روایت محمدسعید ایزدی که در بخش ۸-۱ همین مقاله به طور کامل آمده، منعکس شده است.

۴۱. ایضاً.

۴۲. دکتر محمد جباری.

۴۳. مهندس امیرمحمد یوسفی.

منابع

- جابری‌مقدم، مرتضی‌هادی، و فاطمه فرجام‌طلب. ۱۳۹۹. تبیین یک رویکرد پراگماتیک به موضوع مکان‌سازی در بافت‌های تاریخی شهر ایرانی. مجلهٔ *مطالعات معماری ایران* ۹ (۱۷): ۲۱۹_۲۳۷.
- حبیبی، سید محسن، و ملیحه مقصودی. ۱۳۸۶. *مرمت شهری: تعاریف، نظریه‌ها، تجارب، منشورها و قطعنامه‌های جهانی*. تهران: دانشگاه تهران.
- حناچی، پیروز. ۱۳۹۲. *مرمت شهری در بافت‌های تاریخی ایران*. تهران: دانشگاه تهران.
- شرکت مادرتخصصی عمران و بهسازی شهری ایران. ۱۳۹۴. مجموعه *قوانین و مقررات بازآفرینی شهری پایدار*. تهران: شرکت مادرتخصصی عمران و بهسازی شهری ایران.
- شورای‌عالی شهرسازی و معماری ایران. ۱۳۹۴. مصوبهٔ شورای عالی شهرسازی و معماری ایران درخصوص طرح جامع شهر سمنان (https://rc.majlis.ir/en/law/show/938055 دسترسی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۴۰۵)
- کامروا، محمدعلی. ۱۳۸۶. *شهرسازی معاصر ایران*. تهران: دانشگاه تهران.

- Barker, P., X. Chen, and H. Andersen. 2003. Kuhn on Concepts and Categorization. In *Thomas Kuhn*, edited by T. Nickles, 212-224. Cambridge: Cambridge University Press.
- Barnes, B. 1982. *T.S.KUHN and Social Science*. London: The MACMILLAN Press LTD.
- Clifford, B., S. Gunn, A. Inch, A. Schoneboom, J. Slade, M. Tait, and G. Vigar. 2024. *The Future for Planners: Commercialisation, Professionalism and the Public Interest in the UK*. Bristol: Bristol University Press.
- Dalton, L. 1986. Why the Rational Paradigm Persists: The Resistance of Professional Education and Practice to Alternative Forms of Planning. *Journal of Planning Education and Research* 5 (3): 147-153.
- Dewey, J. 1938. *Logic: The Theory of Inquiry*. New York: Henry Holt and Company.
- Dorner, D. 1996. *The Logic of Failure: Recognizing and Avoiding Error in Complex Situations*. Reading, MA: Addison-Wesley.
- Ferraro, G. 1996. Planning as Creative Interpretation. In *Explorations in Planning Theory*, edited by S. Mandelbaum, 312-325. New Brunswick, NJ: Center for Urban Policy Research.
- Flyvbjerg, B. 2001. *Making Social Science Matter: Why Social Inquiry Fails and How It Can Succeed Again*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Flyvbjerg, B. 2004. Phronetic Planning Research: Theoretical and Methodological Reflections. *Planning Theory & Practice* 5 (3): 283-306.
- Franklin, A. 1984. Are Paradigms Incommensurable? *The British Journal for the Philosophy of Science* 35 (1): 57-60.
- Friedmann, J. 1987. *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Healey, P. 1997. *Collaborative Planning: Shaping Places in Fragmented Societies*. London: Macmillan.
- Healey, P. 2009. The Pragmatic Tradition in Planning Thought. *Journal of Planning Education and Research* 28 (3): 277-292.
- Hoch, C. J. 1982. Book Review: Cities by Contract: The Polittics of Municipal Incorporation: by Gary J. Miller. In *Urban Studies* 19 (4): 422-424.
- Hoch, C. J. 1984. Pragmatism, Planning, and Power. *Journal of Planning Education and Research* 4 (2): 53-75.
- Hoch, C. J. 1996. A Pragmatic Inquiry about Planning and Power. In *Explorations in Planning Theory*, edited by S. Mandelbaum, 30-45. New Brunswick, NJ: Center for Urban Policy Research.
- Hoch, C. J. 2002. Evaluating Plans Pragmatically. *Planning Theory* 1 (1): 53-75.
- Hoch, C. J. 2007a. Making Plans: Representation and Intention. *Planning Theory* 6 (1): 16-35.
- Hoch, C. J. 2007b. Pragmatic Communicative Action Theory. *Journal of Planning Education and Research* 26 (3): 272–283.
- Hoch, C. J. 2009. Planning Craft: How Planners Compose Plans. *Planning Theory* 8 (3): 219-241.
- Hoch, C. J. 2017. Pragmatism and Plan Making. In *Encounters in Planning Thought: 16 Autobiographical Essays from Key Thinkers in Spatial Planning*, edited by B. Haselsberger, 297-314. New York: Routledge.

- Hoch, C. J. 2019. *Pragmatic Spatial Planning: Practical Theory for Professionals*. New York: Routledge.
- Kuhn, T. 1962. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- McMullin, E. 1988. *Construction and Constraint: The Shaping of Scientific Rationality*. Notre Dame, IN: University of Notre Dame Press.
- Rorty, R. 2012. *Objectivity, Relativism, and Truth: Philosophical Papers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sandercock, L., and K. Dovey. 2002. Pleasure, Politics, and the "Public Interest": Melbourne's Riverscape Revitalization. *Journal of the American Planning Association* 68 (2): 151-164.
- Sanyal, B. 2020. The Relevance of Charles Hoch's Pragmatism for International Development Planning. *Planning Theory* 19 (4): 463-472.
- Schnegg, M., and J.Sommerschuh. 2026. Phenomenology, by Comparison: From Ethnographic Variation to Experiential Structure. *Phenomenology and the Cognitive Sciences* 25 (2).
- Schön, Donald. A. 1983. *The Reflective Practitioner: How Professionals think in Action*. London: Temple Smith.
- Soler, L. 2004. The Incommensurability Problem: Evolution, Current Approaches and Recent Issues. *Philosophia Scientiæ* 8 (1): 1-38.
- Vidyarthi, S. 2019. Charles Hoch: A Pesky Pragmatist. *Planning Theory* 19 (4): 445-451.
- Willis, R. 2019. The Use of Composite Narratives to Present Interview Findings. *Qualitative Research* 19 (4): 471-480.

Pragmatic Evaluation: An Opportunity to Reform Policies and Practices in Targeted Areas (Concrete Case: National Regeneration Policy in Iran)

Morteza Hadi Jaberi Moghaddam
Assistant Professor, College of Fine Arts, University of Tehran.

Shima Saghandali
M.A. in Urban Management, College of Fine Arts, University of Tehran

For years, "urban deterioration" has been a major concern for experts and for the country's planning and management system. Despite multiple institutions at different levels, policy formulation, the preparation and implementation of numerous plans, and the allocation of substantial financial resources, the problems associated with this concern have persisted. In most cases, the objectives set to address this issue have not been achieved. At the same time, the scale of the problem has continued to increase annually across both quantitative and qualitative dimensions. The dominance of the rationalist approach in the planning and evaluation system, with its emphasis on predictability, quantitative measurement, and decision-making based on established knowledge, offers limited capacity to address the complexity, uncertainty, and contextual differences inherent in planning processes. This study applies a pragmatic approach to evaluate urban regeneration policy in Iran, using the National Sustainable Urban Regeneration Document as its case study. To this end, after examining the foundations of pragmatism and its distinction from the rationalist paradigm, this study employs Charles Hoch's framework for pragmatic evaluation. The findings indicate that the National Urban Regeneration Document faces fundamental shortcomings within this framework, including (1) effective and real alternative options did not exist, and the process of formulating the document has not resulted from meaningful dialogue among the actors involved; (2) the document has failed to function as an effective metaphor capable of generating the necessary conditions for change, improving existing conditions, and facilitating the formulation of successful plans for target areas; (3) no shared and reliable conception of the "public interest" has been established; and (4) the situated experiences and context-dependent knowledge of actors have not been sufficiently incorporated into the production of knowledge and the formulation of new solutions. Accordingly, pragmatic evaluation, by shifting the focus from formal compliance with predetermined objectives toward context, experience, consequences, and the processes through which interventions are formulated and revised, can provide an alternative framework for critically examining and rethinking urban regeneration policies.

Keywords: Evaluation, Pragmatism, Urban Regeneration, Rational Approach, Metaphor, Targeted Urban Areas.

JIAS

Journal of Iranian Architecture Studies

University of Kashan
School of Architecture and Art

29

Vol. 29, Spring and Summer 2026
E-ISSN: 2676-5020

- **Historiography of the Architecture of Masjed-e Jāme' (Grand Mosque) of Amol and Its Relationship with the City in the Early Centuries after the Hijrah**
  Zatollah Nikzad
- **Redefinition of the Qaysariyyah Area in the Bazaar of Kashan and the Formation of a New Urban Center in the Second Half of the Qajar Period**
  Yasaman Safian, Hamidreza Jayhani, Seyed Mahmood Sadat Bidgoli
- **Assessing the Values of Rudkhan Castle as World Heritage from the Perspective of the ICOFORT Charter and the Operational Guidelines for the Implementation of the World Heritage Convention**
  Aboozar Janalipoor, Pirouz Hanachi, Mohammad-Hassan Talebian
- **Enhancement of Lateral Stability Threshold of Barrel Vault Supported by Walls**
  Farzin Izadpanah
- **Evaluation of the Performance of Brick Lattice Screens in Controlling Solar Radiation and Daylight in the Hot and Semi-Arid Climate of Dezful**
  Kolsoom Kamkar, Kourosh Momeni, Akbar Mousaeijoo
- **From Royal Garden to Urban Square: The Emergence of the Mahjar and the Reconfiguration of the Iranian Cityscape in the Late Naseri Era**
  Kaveh Rashidzadeh, Golnar Hekmat
- **Classification and Algorithmic Analysis of Articulation Types in Historical Iranian Girih Patterns**
  Mahdi Azizi Hamedani, Mojtaba Sabetfard
- **Conceptual Dimensions and Characteristics of Abductive Reasoning in Design Practice**
  Ali Qoreishvandi Abraki, Ali Alai, Keivan Jourabchi, Saeid Norouzian Maleki
- **The Role of Spatial Configuration in Creating Sociability in Social-Scale Shopping Centers in Isfahan**
  Maryam Gorouhi, Narges Dehghan, Mansoureh Kianersi, Somayeh Rafiei
- **Pragmatic Evaluation: An Opportunity to Reform Policies and Practices in Targeted Areas (Concrete Case: National Regeneration Policy in Iran)**
  Morteza Hadi Jaberi Moghaddam, Shima Saghandali
- **From Eventification to Characterization of Memorial Museums**
  Faezeh Tafreshi, Manoochehr Moazzami, Nicholas Wise
- **The Effect of Removing Old-Growth Trees in the Architecture of Ilam's Streets on Pedestrian Thermal Comfort Changes Based on Computational Fluid Dynamics (CFD)**
  Karen Fatahi, Nasrin Siavash